



صوبان عنزم سے صوبان خواہم کرد

پارہ



مجموعہ اشعار دیبارة حضرت مہدی

کرد آوری: علی کرچی

کوی یار

مجموعہ اشعار دربارہ حضرت مہدی عجلت اللہ تعالیٰ فرجه الشریف

گردآورنده: علی گرجی

گرجی، علی، - گردآورنده.

در کوی یار: مجموعه اشعار درباره حضرت مهدی (عج) / گردآورنده علی گرجی . - قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)؛ مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۰.

۱۶۸ ص. - (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)؛ مرکز تخصصی مهدویت؛ ۹۳)

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۱۶-۱

...ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. محمدبن حسن (عج) امام دوازدهم، ۲۵۵ق. شعر. ۲. شعر فارسی - مجموعه‌ها. ۳. شعر مذهبی -

مجموعه‌ها. الف. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج). مرکز تخصصی مهدویت. ب. عنوان.

۸۴۱ / ۶۲۰۸۳۵۱

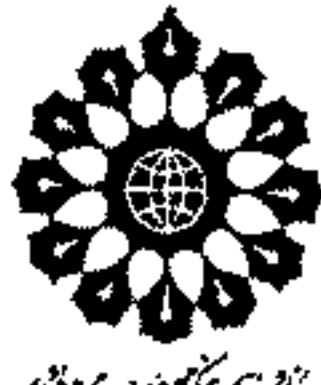
PIR ۴۱۹۱ / م۳۴

۱۳۹۰

۲۱۵۸۴۲۲



مرکز تخصصی مهدویت



بنیاد علمی حضرت مهدی (عج)

کوی یار (مجموعه اشعار درباره حضرت مهدی (عج))

گردآورنده / علی گرجی

ناشر / بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

نوبت چاپ / اول - تابستان ۹۰

طراح جلد و صفحه‌آرا / عباس فریدی

شمارگان / سه هزار نسخه

بها / ۲۲۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا /

کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان

ص:پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۰۷۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) / تلفن: ۵-۸۸۹۹۸۶۰۱

فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ / ص:پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI.S.COM

info@imammahdi.s.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۱۶-۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتاب را تقدیم می‌کنم به پدر عزیزم
(حاج عبدالرحیم گرجی) و مادر مهربانم

فهرست مطالب

مقدمه ناشر	۱۵
غزلیات	۱۳
صدای عشق	۱۳
ماه پیدا	۱۵
بزم وصال	۱۷
قبله گل‌ها	۱۸
آفتاب سبز زمین	۱۹
دامان دلتنگی	۲۱
به دنبال تو می‌گردم	۲۲
صبحی دگر	۲۳
بیت‌های سر به دار	۲۴
چشم‌های خیس	۲۵
چشم‌انتظاری	۲۶
آینه در آینه	۲۷
قیام تو	۲۸
طلوع	۲۹
مسافر آدینه‌ها	۳۰
شوق تماشا	۳۱
تویی ماه	۳۳
بهار می‌رسد	۳۵

- ابر مهربان سید محمد سادات اخوی ۳۶
- سال‌های غیبت رضا جعفری ۳۷
- غم انتظار یاشا صمیمی خلخالی ۳۸
- صفای قدم یار یاشا صمیمی خلخالی ۳۹
- به هوای طلوع مصطفی علیپور ۴۰
- سرو سرافراز مرتضی کردی ۴۱
- تو می‌آیی هادی میرزا نژاد موحد ۴۲
- اشک غریب‌ها نغمه مستشار نظامی ۴۳
- ای نور سعید تکلو منش ۴۴
- پرواز محبوبه بزم آرا ۴۵
- یک روز محبوبه بزم آرا ۴۶
- طلسم غربت معصومه قلی پور ۴۷
- در پی موعود حسین منزوی ۴۹
- آرامش دلها حسین آرامی ۵۰
- هنوز غایب مریم توفیقی ۵۲
- کجایی محمد سهرابی ۵۳
- آخرین منجی پیروش عصفوری ۵۴
- دل‌تنگ است یوسف رحیمی ۵۶
- ما منتظریم علی اکبر لطیفیان ۵۸
- گل ظهور کاظم جیرودی ۵۹
- نوای فراق رضا موزونی ۶۱
- یک هفته بی‌قراری ابراهیم سیفی نژاد ۶۲
- هدیه خدایی سید جعفر علوی امید ۶۳
- مرهم وصال بهروز مرادی آرانی ۶۵
- خاک اصیل رضا جعفری ۶۶
- بهار پر گل طاهر جمشیدزاده ۶۷
- نام تو طاهر جمشیدزاده ۶۸

- دیر شد سید حمید رضا برقی ۶۹
- چشم ناز او علی پرهام ۷۰
- به امید تو محمد بختیاری ۷۲
- طلوع آفتاب حامد ۷۳
- این جمعہ ہم گذشت سید حمید رضا برقی ۷۵
- رخ بنما محمد شیرازیان ۷۷
- شہسوار مکہ محمد حسن حجتی (پریشان) ۷۸
- انتظار ابراہیم حسنیو ۷۹
- یا ابن الحسن بہارک صادقی ۸۰
- ای ظہور ناگہانی! رضا اسماعیلی ۸۱
- آیت یزدان ناصر چیان اراکی ۸۳
- چشم بہ راہ زکریا اخلاقی ۸۴
- غم ہجران محمد حسین حجتی (پریشان) ۸۵
- آفتاب روشن حسن یعقوبی ۸۶
- بہار مہربانی علیرضا قروہ ۸۷
- غروب جمعہ مرحومہ نجمہ زارع ۸۸
- سرکوی تو ہاشم شکوہی ۸۹
- سوز دل محمد کاظم کاظمی ۹۰
- یوسف من شہریار ۹۱
- ملکوت سید حمید رضا برقی ۹۲
- زلف پریشان سید محمد رضایی ۹۳
- دل من علیرضا ایمانی پور ۹۴
- بازار محبت گلزار ثابت ۹۵
- آخرین ستارہ علیرضا دہرویہ ۹۶
- نگاہ تو قیصر امین پور ۹۷
- کعبہ دل امام خمینی علیہ السلام ۹۸
- آتش عشق امام خمینی علیہ السلام ۹۹

- گلزار زندگی آیت الله خامنه‌ای ۱۰۰
- تو مپندار آیت‌الله محمد جواد خراسانی ۱۰۲
- طالع بیدار آیت الله مکارم شیرازی ۱۰۴
- حالت انتظار علامه جعفری رحمته الله ۱۰۵
- یار ما فیض کاشانی ۱۰۷
- مسیحا نفسی حافظ شیرازی ۱۰۸
- نگار من فخرالدین عراقی ۱۱۰
- کی رفته‌ای...؟! فروغی بسطامی ۱۱۲
- در آرزوی تو باشم سعدی ۱۱۴
- ۱۱۵ مثنوی‌ها**
- دیر کردی محمدعلی جوشائی ۱۱۵
- جرعه صبر اسماعیل اسفندیاری ۱۱۶
- دنیا بدون آمدنت زهره جعفرزاده ۱۱۷
- تویی بهانه شعرم محمدرضا آخوندی ۱۱۹
- گل نرگس سجاد کتابی ۱۲۱
- کاش باز آیی رابعه راد ۱۲۳
- شعرهای بارانی پدیده زارع ۱۲۵
- نور کمال نسترن قدرتی ۱۲۷
- لحظه‌ها زهرا فرهانی ۱۲۹
- دوای درد رضا سیرجانی ۱۳۱
- ۱۳۳ رباعی‌ها و دو بیتی‌ها**
- سید علی میرافضلی ۱۳۴
- عبدالرحیم سعیدی راد ۱۳۴
- مریم حقیقت ۱۳۴
- مریم حقیقت ۱۳۵
- مریم حقیقت ۱۳۵

۱۳۵	مریم حقیقت
۱۳۶	محسن جعفری
۱۳۶	یوسف شیر دژم
۱۳۶	یوسف شیردژم
۱۳۶	سید محمد بابامیری
۱۳۷	روح اللہ گائینی
۱۳۷	اکبر مرتضوی
۱۳۷	صادق رحمانی
۱۳۸	صادق رحمانی
۱۳۸	کامران شرفشاہی
۱۳۸	میرہاشم میری
۱۳۹	عبدالرحیم سعیدی راد
۱۳۹	کریم علی زادہ
۱۳۹	محسن رجبی تهرانی
۱۴۰	پیمان سگوند
۱۴۰	محمد رضا سہرابی نژاد
۱۴۰	زہرا اکافان
۱۴۰	سید محمد ابراہیم حسنی
۱۴۱	محمد یوسفی مہری
۱۴۱	آسیہ رحمانی
۱۴۱	جلیل صفر بیگی
۱۴۴	ندا جمالی
۱۴۹	شعر نو
۱۴۹	کاش.....فاطمہ نوروزیان

- دخیل علی هوشمند ۱۵۰
- دیگر بیا سیده سکینه حسینی حصارى ۱۵۱
- مسافر زهرا محدثی خراسانی ۱۵۲
- یلدای غیبت علیرضا سلطان محمدی ۱۵۳
- تو می‌رسی طاهره صفار زاده ۱۵۴
- همین امروز یا فردا هادی صالح آبادی ۱۵۵
- اگر آن یار سفر کرده یدالله عالی‌خانی (فرجام) ۱۵۷
- مرا بخوان ع - آزاد ۱۶۰
- دیر شد ۱۶۲
- زمان ما فرج‌الله فکوری ۱۶۳
- خواهد آمد هوشنگ صادقی ۱۶۵
- انتظار ۱۶۶
- عطر ۱۶۸

مقدمه ناشر

قرن‌هاست که خورشید پنهان مهدوی، از «افق غیبت»، بر دل‌های شیفته و شیدا می‌تابد و جان‌های منتظران را گرما و امید می‌بخشد. در این دوران طولانی، هرکس به نحوی به آن «حاضر عصر غیبت» عشق ورزیده و ترنم شیدایی خویش را به گوش دیگران رسانده است؛ از جمله شاعران و ادیبان و اهل ذوق و قلم. سروده‌های مهدوی، حجم عظیمی از «شعرآیینی» را تشکیل می‌دهد و از دیرباز، این اشعار دست‌مایه مهریزی و ابراز اشتیاق چشم به راهان آن «سپیده‌ظهور» بوده است و با خواندن آن‌ها لذت می‌بردند و فهم مهجوری را با انس و یاد آن محبوب، تسکین می‌دادند. درباره‌اندیشه مهدویت، همچنان که باید پژوهش‌های بنیادین داشت، همان‌گونه که باید به احیای متون کهن و میراث پرداخت، و همان‌سان که باید در قالب‌های مختلف ادبی و هنری به این موضوع مهم پرداخت، سرودن شعر، نگارش متن ادبی، تدوین سرود و تواشیح و دل‌نوشته‌های انتظار نیز بخشی از خلأها و ضرورت‌های این عرصه را پاسخ می‌دهد و در انتقال این اندیشه و باور به نسل‌های کنونی و آینده، ایفای نقش می‌کند.

بسیاری در پی دستیابی به آثار و اشعار مربوط به حضرت مهدی علیه السلام اند. از این رو تدوین و گردآوری اشعار مهدوی ضرورت می‌یابد و پاسخی به این نیاز و عطش است.

هر چند تاکنون، مجموعه‌های متعددی از سروده‌ها درباره حضرت ولی عصر علیه السلام و موضوع انتظار، تدوین و نشر یافته است، اما این جریان زلال و ناب ولایی که از دلدادگی منتظران آن «ماه نیمه شعبان» حکایت می‌کند، همچنان ادامه دارد و روزی نیست که شاعری و دلدادگی و منتظر ظهوری و چشم به راهی، قالب شعر و ادب و هنر را به کار نگیرد و درباره صاحب زمین و زمان علیه السلام اثری تازه نیافریند و صفحات ویژه مطبوعات و جراید و نشریات ویژه مهدویت را نیاراید.

آنچه پیش رو دارید، مجموعه‌ای متنوع (چه از نظر قالب شعری، چه از نظر زمانی و تاریخی، و چه از جنبه سرایندگان گوناگون) درباره حضرت ولی عصر علیه السلام است که هر چند ادعا نمی‌شود کامل و جامع است، ولی دفتری پر بار با محتوایی شیرین و دلنشین است که یقیناً در کام جان عاشقان آن حضرت، ماندگار خواهد بود.

به امید آنکه مورد عنایت آن سلیمان عترت و یوسف اهل بیت و مورد استفاده شیفتگان آن عزیز جان، ولی غایب از نظر قرار گیرد.



• صدای عشق

سرگشته در هوای فراقیم ای خدا
کی می شود که دیده ببیند وصال را

هر روز تا تلاطم بی انتهای شب
ناچیز عمرمان شده با دوریش فنا

اما صدای عشق ز کعبه نیامد و
ماند آرزو به دل، دل چشم انتظار ما

آه از غمی که بر سر این روزگار ریخت
افسوس زخم کهنه ندارد دگر دوا

هر لحظه ای برم نظرم تا هلال ماه
آید به یاد قامت مجنون بی نوا

یا صاحب الزمان گل نرگس طلوع کن
ای یادگار خیبر و صحرای کربلا
صد مرگ بر جهان بدون حضور تو
بازاً مرا ز دوری رویت نما رها

محمد راسخ نیا

• ماه پیدا

چه می‌شود که ز شهر فراق بازایی؟
به اشک وصل کنی چشم کعبه دریایی

چه می‌شود که گلستان بهار را بیند
ز عطر خنده گل‌ها شود تماشایی

شکسته شیشه بغض وصال در هجرت
کمان شده کمر طاقت و شکیبایی

اگر طلوع رخت با غروب عمر من است
به مقدمت بدهم سر چه مرگ زیبایی

نسیم عطر نظر را دمی تصور کن
فراق می‌رود و گریه‌های تنهایی

امید در نفس قلب خسته می‌روید
که دیده دیده او طلعت شکوفایی

زهجر و وصل تو هر صبح و شام می‌گویم
ولی نگفته نگاهم چوماه پیدایی

جهان به حال سر بی پناه خود نالد
فدای غربتت آقا چقدر تنهایی

نگاه دار خدایا لوای رهبر را
ز حال تا سحر مه که پرده بگشایی

به روی نی تو ز آیات کربلا خواندی
تو یار و حافظ مهدی عزیز زهرایی

ببار روزی غفران ببند راه گناه
که گویمش گل نرگس چرا نمی آیی؟

• بزم وصال

درد فراق یوسف زهرا شدید شد
یعقوب روزگار دو چشمش سپید شد

امید انتظار دل ناامیدها
امید هم ز آمدنت ناامید شد

از عشق ناله خیزد و از هجر درد و غم
غم ناله می کند که فراق مدید شد

بزم وصال می طلبد جان ز عاشقان
خوشبخت آن که در ره جانان شهید شد

در پیشگاه یوسف زیبای فاطمه
صدها هزار یوسف مصری عبید شد

از کثرت گناه و خطاهای بی شمار
راه وصال من به سرایت بعید شد

تا شد غلام حلقه به گوش تو «هاشمی»
دنیا و آخرت به حقیقت سعید شد

• قبله گل‌ها

می‌آید آنکه دلش با ماست
دنیا به خاطر او برپاست

آن کس که قامت رعنائش
قد قامت همه گل‌هاست

یک بی‌نهایت بی‌تفسیر
یک بی‌شبهت بی‌همتاست

اینجا و هرچه به هر جا هست
با یک اشاره او زیباست

پایان این شب بی‌مهری
حبل‌المتین جهان آراست

می‌آید آن که به شهر عشق
از عاشقان جهان پیماست

نامش همیشه و تا تاریخ
شورآفرین و امید افزاست

• آفتاب سبز زمین

هر نفس آینه روی تو را می‌طلبم
از گلستان جهان بوی تو را می‌طلبم

ای بهشت همه دل‌های خداجوی بیا
عطر گلچهره مینوی تو را می‌طلبم

گیسوانت شب یلدا و رخت ماه تمام
ماه در ظلمت گیسوی تو را می‌طلبم

دشت در دشت به دیدار تو مشتاق شدم
کو به کو ناله کنان کوی تو را می‌طلبم

افق صبح دل افروز تو را خواهانم
آفتاب رخ نیکوی تو را می‌طلبم

زمزم اشک تو و زمزمه یارب رب تو
ذکر روشنگر یاهوی تو را می‌طلبم

بی خبر از توام ای عشق کجا منزل توست
هر قدم جاده رهپوی تو را می‌طلبم

گلشن خاطره‌ام تا که نگردد پاییز
دفتر سبز ثناگوی تو را می‌طلبم

آفتاب دل من چهره برون آر و بتاب
«یاسرم» سایه دلجوی تو را می‌طلبم

محمود تازی «یاسر»

• دامان دلتنگی

غم مخور آخر گره از کار ما وا می‌شود
غنچه از دامان دلتنگی شکوفا می‌شود

دوری و شوق رسیدن - می‌رسی ترس فراق
عشق‌بازی‌های ما گاهی معما می‌شود

گاهگاهی غرق می‌گردم میان موج اشک
هر چه گم کردم، در این یک قطره پیدا می‌شود

مرگ هم در منظر ما، نیست درد بی‌دوا
چون به غیر از عشق هر دردی مداوا می‌شود...!

سعید حدادیان

• به دنبال تو می‌گردم

به دنبال تو می‌گردم نمی‌یابم نشانت را
بگو باید کجا جویم مدار کهکشان را
تمام جاده را رفتم غباری از سواری نیست
بیابان تا بیابان جسته‌ام رد نشانت را
نگاهم مثل طفلان زیر باران خیره شد بر ابر
ببیند تا مگر در آسمان رنگین کمانت را
کهن شد انتظار اما به شوقی تازه، بال افشان
تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستانت را
کرامت گر کنی این قطره ناچیز را شاید
که چون ابری بگردم کوچه‌های آسمانت را
الا ای آخرین طوفان! بیچ از شرق آدینه
که دریا بوسه بنشانند لب آتش نشانت را

• صبحی دگر

صبحی دگر می آید ای شب زنده داران
از قلله‌های پر غبار روزگاران

از بیکران سبز اقیانوس غیبت
می آید او تا ساحل چشم انتظاران

آید به گوش از آسمان: این است مهدی
خیزد خروش از تشنگان: این است باران

با تیغ آتش می درد آن وارث نور
در انتهای شب گلوی نابکاران

از بیشه زار عطرهاى تازه آید
چون سرخ گل بر اسب رهوار بهاران

آهنگ میدان تا کند او، باز ماند
در گرد راهش مرکب چابک سواران

آینه آیین حق، ای صبح موعود
ماییم سیمای تو را آینه داران

دیگر قرار بی تو ماندن نیست در دل
کی می شود روشن به رویت چشم یاران؟

• بیت‌های سر به دار

بیا باغ و گل بی‌قرار تو اند
شب و پنجره و امدار تو اند

در این بغض و تردید و ناهمدلی
دل و دیده در انتظار تو اند

غزل را بگو بی‌قراری بس است
که این بیت‌ها سر به دار تو اند

نشان یقینی در آن کوچه باغ
بیا کوچه‌ها بی‌قرار تو اند

درختان همه ارغوانی شدند
شهیدی ز خون و تبار تو اند

به آن سیصد و سیزده تن عزیز
که فرمانبر و رازدار تو اند

اگر بغض و تردید و ناهمدلی است
همه عاشق بی‌شمار تو اند

• چشم‌های خیس

روشن‌ترین ستاره این آسمان تار
بر دخمه‌های تیره دل روشنی ببار

من زنده‌ام به یمن نفس‌های گرم تو
ای پیک سبز پوش و مسیحا دم بهار

با تو دلم چو آینه شفاف می‌شود
بی تو گرفته است تمام مرا غبار

بر برگ برگ دفتر ما ثبت کرده اند
یک عمر جست و جوی تو، یک عمر انتظار

یک شب بیا به حرمت این چشم‌های خیس
بر دیدگان مانده به راهم، قدم گذار

ما مانده ایم در خم این کوچه‌های تنگ
ما را بیا از این همه دلواپسی درآر

برگرد روشنای دل انگیز آفتاب
مولای آب و آینه، مولای ذوالفقار

• چشم انتظاری

من از تو می نویسم و از اشک جاری ام
از حد گذشته مدت چشم انتظاری ام

انگار فرق می کند این بار، رفتنت
یک جور دیگر است تب بی قراری ام

من سعی می کنم که شبم را جلا دهم
با گردسوز روشن امیدواری ام

تعجیل کن در آمدنت ای صبور من
گسترده نیست دامنه ی بردباری ام

من کیستم که شعر بگویم برای تو
باید افق دوباره بیاید به یاری ام

• آینه در آینه

عشق تو چون زد رقم بی سروسامانی ام
شعله به عالم زند شور پریشانی ام

شب همه شب تا سحر شعله کشم از غمت
شعله کشم از غمت لعل بدخشانی ام

مست نگاه توأم غرقه به دریای چشم
غرقه به دریای چشم یوسف کنعانی ام

چشم تو از من ربود صبر و توان و قرار
پرسه به هر سو زخم، باد بیابانی ام

نای دلم می زند بوسه به موج عطش
زانکه دود خون تاک در رگ توفانی ام

آینه در آینه نقش تو را زد رقم
تا به کدامین مسیر باز بچرخانی ام

خیره به آدینه ام تا که نمایان شوی
در دل آدینه ها چند بسوزانی ام

• قیام تو

تا کی به انتظار تو بنشینم
وقت است تا قیام تو برخیزم

آه ای فروغ دیده مظلومان
باید به احترام تو برخیزم

وقتی جهان به ذکر تو سرمست است
در هر کجا به نام تو برخیزم

من خانه زاد حیدر کرارم
در ظل مصددام تو برخیزم

هرجا که تیغ فتنه شرر بارد
چون تیغ بی نیام تو برخیزم

• طلوع

شبی ستاره چشمش ظهور خواهد کرد
مرا ز غربت این کوچه دور خواهد کرد

طلوع می کند از سمت آسمان مردی
نگاه پنجره را غرق نور خواهد کرد

هزار حنجره آواز سبز و شورانگیز
نثار این نفس سوت و کور خواهد کرد

و واژه های پر از انتظار می دانند
که از حوالی شعرم عبور خواهد کرد

می آید از دل ویرانه های شب مردی
که جای پای خدا را مرور خواهد کرد

محبوبه بزم آرا

• مسافر آدینه ها

برای عافیتِ تو، نماز می خوانم
به سوز و آه دل و اشک و ناز، می خوانم

درونِ کعبهٔ دل، معتکف شدم، مولا
دعای آمدنت با نیاز می خوانم

الا مسافر آدینه‌ها کجایی تو؟
سمات و ندبهٔ دل، در فراز می خوانم

هجومِ بغضِ سکوت‌م، شکسته از هجرت
به حقِ حق ام، غزلم را به راز می خوانم

ستاره‌های قنوت‌م، به سجده افتادند
بینِ توسلِ دل، پُر گداز می خوانم!

قسم به عشق، قسم بر سماعِ هر شبام
برای عافیتِ تو، نماز می خوانم

• شوق تماشا

نمی از چشم‌های توست چشمه، رود، دریا هم
کمی از رد پای توست جنگل، کوه، صحرا هم

تو از تورات وانجیل و زبور از نور لبریزی
تو قرآنی، زمین محو شکوهت، آسمان‌ها هم

جهان نیلی است طوفانی، جهان دلمرده ظلمانی
تویی تو نوح موسی هم، تویی تو خضر عیسی هم

نوایت نغمه‌ی داوود، حسنت سوره یوسف
مرا ذوق شنیدن می‌کشد شوق تماشا هم

تو آن ماهی که در پایت تلاطم می‌کند دریا
من آن دریای سرگردان دور افتاده از ماهم

اسیر روی ماه تو هواخواه نگاه تو
نشسته بین راه تو نه تنها من که دنیا هم

تمام روزها بی‌تو شده روزمبادا نه
که می‌گرید به حال و روز ما روز مبادا هم

همه امروزها مثل غروب جمعه دلگیرند
که بی توتیره و تلخ است چون دیروز فردا هم
جهانی را که پژواک صدایت را نمی خواهد
نمی خواهم نمی خواهم نمی خواهم نمی خواهم

سید محمد جواد شرافت

• تویی ماه

سراغ ما تو بیا ای بهار جاویدم
که از فراق تو سردی گرفته امیدم

نمی‌توان ز دو چشمت نخواند آیهٔ حُسن
ملازم است نگاهت برای خورشیدم

زمان هجرت تو سال و ماه نشناسد
سفید مویی من یک نشان ز تبعیدم

من آن سکوت غریبانه را چه چاره کنم
سکوت کردم و گفتم تراست تقلیدم

تویی ستاره، تویی ماه، هم تویی خورشید
منم چو ذره که بی‌انتهاست تصعیدم

یگانگی کن و یک‌رنگی ای تضاد تناسب
تقارب تو رساند مرا به توحیدم

تمام لحظهٔ رنگین در انکسار شفق بود
گذشت تازی شب‌ها گریخت تهدیدم

بیا تو ای همه مهر و وفا کجایی تو
رقیب می شکنند اقتدار تأییدم

بخوان به محفل جانان به یک اشاره مرا
که آن اشاره برون آورد ز تردیدم

محمد شکوهی زنگانی

● بهار می‌رسد

ای دل بشارت می‌دهم، خوش روزگاری می‌رسد
یا درد و غم طی می‌شود، یا شهریاری می‌رسد

گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان
این کشتی طوفان زده، هم بر کناری می‌رسد

اندیشه از سرما مکن، سر می‌شود دوران دی
شب را سحر باشد ز پی، آخر بهاری می‌رسد

ای منتظر غمگین مشو، قدری تحمل بیشتر
گردی به باشد در افق، گویی سواری می‌رسد

یار همایون منظرم، آخر در آید از درم
امید خوش می‌پرورم، زین نخل باری می‌رسد

«مفتون» منال از یار خود، گر بر تو گاهی تلخ شد
کز گل بدان لطف و صفا، گه نیش خاری می‌رسد

• ابر مهربان

شهر ما اسیر شب، اهل کوچه‌ها در خواب
می‌رسد ولی مردی، کوله بار او مهتاب

ما کویریان: تشنه... او: اسیر پنهانی
...قطره قطره تردید است استخاره‌های آب

ای نوای زندانی! ... نای خسته‌ی هابیل! ...
...ساقه‌ی نی ای مانده، در کرانه‌ی مرداب

لاله‌های سر در پیش، بیقرار باران اند
باد آشنا برخیز! ... ابر مهربان! بشتاب!

زانوان من لرزان، بار دوری ات سنگین...
... دست سبز آرامش! شانه‌ی مرا دریاب

• سال‌های غیبت

زمین دامنم از آب دیده مرطوب است
بیا، که حاصل این کشتزار مرغوب است

مرا خلاص کن از سال‌های غیبت خود
مگر تحمل من مثل صبر ایوب است

اگرچه روی سیاهم، به کار می‌آیم
برای طی زمستان زغال هم خوب است

اگر دروغ بگویم اسیر گرگ شوم
مقام پیرهنت چشمهای یعقوب است

عصای معجزه‌ها مار می‌شود با تو
کسی که بی تو نخشکد شقی‌تر از چوب است

همیشه ابر ز خورشید رنگ می‌گیرد
به هر کجا بروی این صحیفه زرکوب است

• غم انتظار

بهارها همه در انتظار روی توآند
نگاه تشنه لبان تشنه سبوی توآند

شمیم زلف تو را آفت خزانی نیست
بهارها همه سرمست رنگ و بوی توآند

تو در نگاه همه چون بهشت موعودی
هزار عاشق بی دل اسیر کوی توآند

ز باده نکهت شور زندگی جاریست
که سالکان جهان عاشق وضوی توآند

به دادخواهی ما جز تو دادخواهی نیست
که چشم منتظران روز و شب به سوی توآند

ز کوی مهر و وفا مزدگانی ام بفرست
که عاشقان جهان غرق آرزوی توآند

• صفای قدم یار

به صفای قدمت دیده گلزار شکفت
گل لبخند به شوق آمد و بسیار شکفت

خنده‌ها بر لب صد پنجره باز نشست
روشنی‌ها به دل پنجره تار شکفت

مژده آمدنت پشت جفاکار شکست
آتش عشق تو در سینه احرار شکفت

غم دنیا ز دل خلق جهان پای گرفت
انتظار فرجت گل شد و صد بار شکفت

در غم عشق تو می‌سوخت دل خلق جهان
آمدی این دل ما چون رخ ازهار شکفت

چه مبارک سحری بود که از فیض رخت
باغ‌ها جمله به رقص آمد و گلزار شکفت

• به هوای طلوع

نظر ز راه نگیرم مگر که باز آیی
دوباره پنجره‌ها را به صبح بگشایی

تمام شب به هوای طلوع تو خواندم
که آفتاب منی! آبروی فردایی

تو رمز فتح بهاری، کلام بارانی
تو آسمان نجیبی، بلند بالایی

چه می‌شود که شبی ای نجابت شرقی!
دمی بر آیی و این دیده را بیارایی

به خاک پای تو تا من بگسترم دل و جان
صبور سبزا! بگو از چه سمت می‌آیی؟

هجوم عاصی طوفان به فصل غیبت تو
چه سروها که شکست و چه ریخت گل‌هایی

• سرو سرافراز

می شود پنجره‌ها باز اگر برگردی
وزمین غرقه‌ی آواز اگر برگردی!

باغ، باز آمدنت رابه همه می گوید
آه، ای سرو سرافراز اگر برگردی!

باز می گردد آخربه زمین سرسبزی
می تپد قلب زمان باز اگر برگردی!

رخت می بندد از این آینه تاریکی‌ها
روشنی می شود آغاز اگر برگردی!

با تو این پنجره‌ی ابری من خواهد دید
آسمانی پر پرواز اگر برگردی!

پیش چشمان تو ای آینه رو، اشعارم
باز هم می کند اعجاز اگر برگردی!

• تو می آیی

مهمان نگاهم شو، در یک شب رویایی
بگشای به روی من، یک پنجره زیبایی

فانوس نگاهم را آویخته‌ام بر در
من منتظرم زیرا، گفتند: "تو می آیی"

بی تاب‌تر از موجم، بی خواب‌تر از دریا
من مانده‌ام و یادت با یک شب یلدایی

تا عابر چشمانت، ره گم نکند در شب
بر کوچه بتابان نور، ای ماه تماشایی

از پهنه‌ی چشمانت، موج آمد و دل را برد
آری شده‌ام اینک... دریایی دریایی

تو رفتی و با لیلی، همراه شدی در عشق
من مانده‌ام و مجنون، با یک دل صحرایی

• اشک غریب‌ها

ای پاسخ گرمی امن یجیب‌ها
تعجیل کن به خاطر ما ناشکیب‌ها

چشم جهان به چشمه‌ی دستان سبز توست
جاری شو از ورای فراز و نشیب‌ها

تکلیف انتقام شهیدان به دوش کیست؟
خون مسیح مانده به روی صلیب‌ها!

برخیز و بزم شب زدگان را به هم بزن
ای آشنا به ندبه و اشک غریب‌ها

تعجیل کن به خاطر صدها هزار چشم
ای پاسخ گرمی امن یجیب‌ها!

• ای نور

اگر به چشم من آیی، سپیده خواهد شد
سحر به یمن تو، ای نور! دیده خواهد شد

فضای باور من در هوای آمدنت
پر از طراوت سیب رسیده خواهد شد

من آنچه با تونگفتم ز تشنه کامی‌ها
به وقت بارش باران شنیده خواهد شد

کنار پرسش امید خویش می‌مانم
طلوع مهر تو فردا دمیده خواهد شد؟

حجاب چهره‌ی خورشید با حضور شما
به تیغ صاعقه یک شب دریده خواهد شد

گل سپید اجابت ز فیض آمدنت
زباغ سبز مناجات چیده خواهد شد

کدام جمعه بگو از میان این ایام
برای آمدنت برگزیده خواهد شد؟

• پرواز

دستم به دامانت در این آغاز فصل سرد
آخر سکوت تو غزل را می‌کشد برگرد

آوار غم بر شانه‌های شهر را بنگر
شعری بخوان آرامشی پیدا کند این درد

پرواز حتی تا کنار عشق ممکن نیست
بی تو تمام آسمانها می‌کنندم طرد

دنبال چشمانت کجا باید کبوتر شد؟
ای کاش! دل یک آسمان آینه می‌آورد

دیگر برای انتظارت گریه مرهم نیست
آقا بگو این بغض سنگین را چه باید کرد

محبوبه بزم آرا

• یک روز

در روشنای چشم تو تطهیر می شوم
آغاز یک جنون نفسگیر می شوم

چشمی که هر غروب برای سرودنش
با هر چه وزن و قافیه درگیر می شوم

آن سو نگاه توست که تکرار می شود
این سو منم که بسته به زنجیر می شوم

هر شب در عمق دیده من خواب می شوی
یک روز با ظهور تو تعبیر می شوم

ای آخرین دلیل غزل بی صدای تو
مثل سکوت پنجره دلگیر می شوم

می آیی و مقابلم آینه می شوی
آنوقت در نگاه تو تکثیر می شوم

• طلسم غربت

حسرت نگاه پنجره‌ها را گرفته است
بغضی گلوی زخمی ما را گرفته است

کی این سفر به آخر خود می‌رسد، ببین
دستم چگونه، دست دعا را گرفته است

در انتظار آمدنت، لحظه می‌کشیم
یک عمر انتظار کجا را گرفته است

آن قدر عاشقیم که عشق تو از نگاه
پس کی، کجا چگونه، چرا؟ را گرفته است

حالا غروبها همه بارانی‌اند و بس
باران عجیب حال هوا را گرفته است

برگرد و با وسیع خودت آسمان بساز
غربت نه آسمان، همه جا را گرفته است

بشکن طلسم غربت ما را، دعا بخوان
دستی از این قبیله، خدا را گرفته است

سر در گمیم بین غزلهای نیمه جان
حال و هوای قافیه ما را گرفته است

معصومه قلی پور

• در پی موعود

خانه‌های دم کرده، کوچه‌های بغض آلود
طرح شهرِ خاکستر، در زمینه ای از دود

چرک آب و سرد آتش، خفته باد و نازا خاک
آفتاب بی‌چهره، آسمان غبار اندود

در کجای این دلتنگ می‌دهید پروازم؟
پرسه‌های عصرانه! ای مدارتان مسدود!

یاد روزگارانی کاسمان و آفاقش
همت پَر مارا عرصه‌ی حقیری بود

در سکون این مرداب بو گرفته گندیدیم
مثل ماهی تنبل، تا جدا شدیم از رود

• آرامش دلها

او از تبار آفتاب و نسل آب است
در چشمهایش کودک آینه خواب است

باران مهتاب است در آرام شبها
فرط عطش را ابر عشق او جواب است

گل می شکوفد دمبدم با یاد سبزش
با یاد او سطح چمن در پیچ و تاب است

آرامش دلهای عاشق همزه اوست
کی با حضور او دلی در اضطراب است

در چشمهایش برق لبخندی است پنهان
در دستهایش هرم خورشیدی مذاب است

از پیچ در پیچ سکوت آسمانها
می آید و مهتاب او را در رکاب است

آرامش باد سحر دارد عبورش
آهسته می آید ولی نفس شتاب است

دریا، دلش را تاب گنجایش ندارد
طوفانی آغاز صبح انقلاب است

میراث‌دار چشمه‌های پاک و جوشان
او از تبار آفتاب و نسل آب است

حسین آرامی

• هنوز غایب

مست می‌وصالم آقا بده جوابی
جانم فدای نامت دیگر نمانده تابی

آقای خوب قلبم اینجا دلی شکسته
اینجا دلی اسیر است از شرم و از خرابی

آقا نشانی ات را مرغ دلم نداند
این مرغک گنهکار دنبال دان و آبی

هر دم صدای قلبم آهسته می‌شود تو
اما هنوز غایب دریایی و سرابی

محو نگاه جانت گشته است چشم جانم
دیدار تو به رویا آری شبیه خوابی

این کوچه و خیابان بی‌تو صفا ندارد
همچون تمام دریا در موجی از حبابی

ای حاجت‌رمیده اشفع لنا بخوان تو
در ابتدای نامش دانم که مستجابی

• کجایی

ای تیر نگاهت به دل زار کجایی
ای روی گلت شمع شب تار کجایی

آرام و قرار دل بی تاب و شکیم
آرام و قرار دل بی تاب کجایی

گویم به که مانی که خلاق بشناسند
در مشکل من فاطمه رخسار کجایی

هر جا که تو هستی دل حسرت زده آنجاست
خود گو به من خسته گو ای یار کجایی

• آخرین منجی

دل‌م شکسته سرم روی شانه عشق است
خیال روی تو تنها بهانه عشق است

تو را چگونه نخواهم امید آخر من
تو را که خانه قلبت خزانه عشق است

در آرزوی تو پروانه‌وش دل‌م همه شب
به سمت نور امیدی روانه عشق است

چقدر خسته و دل‌تنگم از نیامدنت
همین که در تب و تابم نشانه عشق است

همیشه نیمه شعبان دل‌م چراغانی ست
و واژه واژه شعرم ترانه عشق است

تو آسمان ولایت تو روشنای سحر
حضور آبی تو بیکرانه عشق است

به احترام تو عالم قیام خواهد کرد
و پیش پای تو هر سو جوانه عشق است

مرا تلاطم غم‌ها به صخره می‌کوبد
بیا که ساحل امنت کرانه عشق است

پریوش عصفوری

• دلم تنگ است

به گریه‌های بدون صدا دلم تنگ است
قسم به ندبه‌ی «آقا بیا» دلم تنگ است

ستاره می‌چکد از خلوت شبانه‌ی من
به وسعت همه‌ی گریه‌ها دلم تنگ است

شکسته بال و پرم در هوای دلتنگی
قفس‌نشین شده‌ام بی‌تو تا دلم تنگ است

تو نیستی متعلق فقط به خوبان که
شب‌ی به خلوت من هم بیا دلم تنگ است

به حلقه‌های ضریح مجعد زلفت
گره زدم دل سرگشته را دلم تنگ است

می‌شود که شب‌ی میهمانتان باشم
برای خیمه‌ی سبز شما دلم تنگ است

شبیبه عطر بهشت است عطر سردابت
برای خانه‌یتان سامرا دلم تنگ است

قسم به پرچم مشکی روضه‌ی ارباب
برای دیدن کربلا دلم تنگ است

قسم به خون گلوی شهید ششماهه
برای مرقد خون خدا دلم تنگ است

یوسف رحیمی

• ما منتظریم

ما منتظریم از سفر، برگردی
یکروز شبیه رهگذر برگردی

با کاسه‌ی آب و مجمری از اسپند
ما آمده ایم پشت در، برگردی

وقتی سر شب که رفتنت را دیدیم
گفتیم نمی‌شود سحر، برگردی؟؟

ما منتظر تو ایم آقا، نکند
یک جمعه غروب بی‌خبر برگردی

من گوشه نشین کوچه‌ی برگشتم
ای کاش که از همین گذر برگردی

پرواز نمی‌کنیم از اینجا، باید
در فصل نبود بال و پر برگردی

وقتش نرسیده استای مرد ظهور
با سیصدوسیزده نفر، برگردی؟

• گل ظهور

غم فراق تو دل را اگرچه سنگین است
فدای آن غم تلخت، چقدر شیرین است!

اگر چه نیست جفا، کار تو، نمی دانم
چرا مرام تو در ذره پروری این است؟

دلم ز دوریات ای گل به سینه‌ام پژمرد
نوای بلبل طبعم ز غصه غمگین است

بیا بیا که ز یمن تو باغ می خندد
در انتظار رُخت، بی قرار نسرین است

بیا بیا که حضورت به گلشن دل‌ها
برای زخم گل داغدیده تسکین است

گل ظهور تو کی برگ و بار خواهد داد؟
در انتظار فرج خوشه‌های پروین است

بیا که فتنه به آفاق می کند بیداد
ببین که باد مخالف به پرچم دین است

ہمیشہ منتظرت روی جادہ می مانم
نگاہ باور دل امتداد پرچین است

کاظم جیرودی

• نوای فراق

من از تبار تشنه غروبهای انتظار
که سبز می‌تپد دلم به شوق دیدن بهار
بیا میان ذهن این همیشه‌های شب به دوش
نهال روشن سپیده را، تو مهربان، بکار
بیا برای آسمان خسته سکوت پوش
نوید بال بال آبی پرنده‌ای بیار
بیا بخوان دوباره قصه قشنگ آسمان
به گوش بال بسته کبوتران این دیار
تمام لحظه‌های ما، غبار غم گرفته‌اند
مگر به یمن چشم تو فرو نشیند این غبار

• یک هفته بی‌قراری

در پای سرو قدت سر می‌نهم به زاری
باشد که یک قدم هم بر چشم من گذاری

تو آسمانی و من افتاده چون زمینم
ره می‌برم به سویت دستی اگر بر آری

جان شکسته‌ام را امید عافیت نیست
جز آنکه با نگاهی وی را علاج داری

در سایه بلندت اقبال کوتاه من
آن بخت جاودان را دارد امیدواری

ای تکیه‌گاه هستی از غربتم برون آر
از تنگنای ظلمت تا اوج رستگاری

ای آرزوی دلها در صبح دولت تو
خوش می‌رسد به پایان، یک عمر انتظاری

چشمان بی‌فروغم در انتظار رویت
هر جمعه می‌شمارد یک هفته بی‌قراری

• هدیه خدایی

طاووس کبریایی! ای هدیه خدایی!
تو دیدنی‌ترینی، ای دیدنی، کجایی؟

هر دیده مست راهت، غمدیده در پناهت
خشکیده یاس عالم در حسرت جدایی

ای آسمان اول! ای سایبان آخر!
ای چشم چشمه عشق! رحمی به بینوایی

آرام‌تر که من هم با کودکان بیایم
پایی نمانده دیگر، جز دست بر دعایی

سخت است بی تو بودن، سخت است بی تو ماندن
سخت است بی تو، بی تو، بی یار دلربایی

هر درد را دوائی، هر سینه را صفایی
دنیاست غرق ظلمت، تو نور و روشنایی

ای یادگار دیروز، ای ماندگار فردا
ای بی‌قرار امروز، جانا چه آشنایی

آسان نمی‌توان رفت از خوان رحمت تو
بگذار تا بمانم در زیر گرد پایی

آمید ناآمیدان، مهدی سرت سلامت
سنگ است قلب بی‌تو، ننگ است بی‌وفایی

سید جعفر علوی آمید



• مرهم وصال

ای آنکه برده روی تو از حُسنِ مه، رواج!
آیا شود که بر شب تارم شوی سراج؟

دیری است تیغ عشق تو دل ریش کرده است
با مرهم وصال مرا کی کنی علاج؟

چشم انتظار گرمی و نورت نشسته‌ام
در زمهریر خانه دهر و سوادِ داج

یک دم به چشم لطف، نظر کن بر این گدا
ای پادشاه ملک و خداوند تخت و تاج!

کامم اگر به زهر هلاهل روا کنی
با شهد ناب و شربت غیرم، چه احتیاج؟

هرگز به عمر، روی رهایی ندید هیچ
هر کس که او فتاد در آن بند زلف خاج

«بهرروز» را ز درگهت ای شهریار دل
هرگز مران که می‌شکند دل چنان زجاج!

• خاک اصیل

عیب از کجاست؟ غیبت او بی دلیل نیست
چون ذاتاً آفتاب، به مردم بخیل نیست
ما فرع خاک پای تو هستیم - ای حبیب! -
خاکی که سر به سجده نیارد، اصیل نیست
باید میان کوره بسوزد که گل کند
دل تا میان شعله نیفتد، خلیل نیست
جایی که جای پای عروج محمد ﷺ است
راهی برای پر زدن جبرئیل نیست
بعد از دو نیم کردن دل، پا بر آن گذار
این سینه کمتر از وسط رود نیل نیست

• بهار پر گل

خدا کند غمِ دیرینه زودتر برسی
تُو با سپیده آدینه زودتر برسی

شبانہ تا بہ سَحَر آرزوی من، این است
صفای هر دِلِ بی کینہ، زودتر برسی

کہ ہرچہ زود شود قلبِ عاشقانِ تو شاد
غمِ نشستہ بہ ہر سینہ، زودتر برسی

جَلَا دَہی دل ماتم گرفتہ را زِ غمت!
بہ روشنایی آیینہ زودتر برسی

خدا کند کہ زمستانِ دل بہار شود
بہارِ پُرگل و سبزینہ زودتر برسی

بدونِ شِکوه بگویم؛ خدا کند خیرِ
خوشِ ہزارہ پُرکینہ، زودتر برسی!!

• نام تو

ای به روی سحرم پنجرهات بازترین
گریهات شور غزل؛ خنده تو نازترین

بی تو یعنی: همه زندگی ام سهم غروب
ای دلت با دل من مونس و دم‌سازترین

ای تو آبی‌تر از این چشمه چشمان سحر
ای که با یاد منت قلب تو هم‌رازترین

انتهای شب و هم‌صحبت من باش - عزیز! -
ای که در دفتر دل، نام تو آغازترین

بگذر از وسوسه و پاره نما بند شبم
معجزت؛ معجزه‌ای روشن و اعجازترین

آن دو چشمان تو لبریز رهایی از بند
در نگاهت چو حصاری همه دل‌بازترین

• دیر شد

مولای من وقت آمدنت دیر شد بیا
این دل در انتظار فرج پیر شد بیا
این جمعه هم گذشت و لیکن نیامدی
آیات غربتم همه تفسیر شد بیا
هر شب به یاد حال لب‌ت گریه می‌کنم
عکست میان آینه تفسیر شد بیا
در دفتر م به یاد تو نرگس کشیده‌ام
نرگس هم از فراغ تو دلگیر شد بیا

سید حمیدرضا برقعی

• چشم ناز او

بده پیمانه ای ساقی گل از گلزار می آید
بیا مطرب بزن چنگی که امشب یار می آید

دل یعقوبیم امشب مشامش بوی گل دارد
که یوسف می رسد از ره پی بیمار می آید

صدای پای او هر دم به گوشم می رسد از ره
برای دیدنش چشمم دمام زار می آید

عجب شوری به سر دارم نمی دانم خداوندا
غم از دل می رود اکنون که آن غمخوار می آید

چنان افتان و خیزانم که سر از پا نمی دانم
به شیدائی دل و جانم همه تبار می آید

به شکر چشم ناز او دلم آتش زدم عمری
به اجرش امشب آن زیبا پی تیمار می آید

خدایا سر مکن امشب که ماهم می رسد از ره
پس از عمری فراق و غم پی این کار می آید

دل گمنامیم گرچه نباشد لایق لطفش
مرا او مرحمت دارد که از گفتار می آید

علی پرهام

● به امید تو

دوباره جمعه گذشت و قنوتِ گریان ماند
دوباره گیسوی نجوای ما پریشان ماند

دوباره زمزمه‌ی کاسه‌های خالی ما
پس از نیامدنت گوشه‌ی خیابان ماند

شبیه شبیه‌ی هر هفته پشت پنجره ام
و کوچه کوچه شهرم دوباره زندان ماند

برای آمدنت چند سال بایستی
در این تراکم بی‌انتهای ویران ماند؟

نیامدی که بینی نگاه منتظرم
چه روزها به امید تو زیر باران ماند

سکوت آخر حرف من است چون بی‌تو
دوباره حنجره‌ام زیر بغض پنهان ماند

• طلوع آفتاب

چشمه‌های نور را ازدیده جاری می‌کنیم
تا بیائی جمعه‌ها را بی‌قراری می‌کنیم

در شقایقزارها با اشک سرداران عشق
رد پای خسته‌ات را مشکباری می‌کنیم

لحظه‌های غیبتت را در چراغستان دل
تا طلوع آفتابت گه شماری می‌کنیم

با کبوترهای عاشق در رکاب آسمان
لحظه‌های دیدنت را ماندگاری می‌کنیم

در حضور سبزت ای سرگرمی آدینه‌ها
کوچه‌های شهر را آینه کاری می‌کنیم

نام زیبای تو را با واژه‌های بکر و ناب
گه چو دریا بی‌کران گاه آبشاری می‌کنیم

جمکرانی می‌شویم و در زلال ندبه‌ها
تا ظهور دولتت اختر شماری می‌کنیم

نرگستان می‌شود هر جمعه سمت چشمه‌ها
تا به یادت باغ دل را آبیاری می‌کنیم

نیمه شعبان تو را با تو غزل ای نوح عشق
در نیستان قلم از دیده جاری می‌کنیم

تا سپیده سربرآرد از گریبان فلق
همچو حامد تا سحر شب‌زنده‌داری می‌کنیم

• این جمعه هم گذشت

ساعات عمر من همگی غرق غم گذشت
دست مرا بگیر که آب از سرم گذشت

مانند مرده ای متحرک شدم بیا
بی تو تمام زندگی ام در عدم گذشت

می خواستم که وقف تو باشم تمام عمر
دنیا خلاف آنچه که می خواستم گذشت

دنیا که هیچ، جرعه‌ی آبی که خورده‌ام
از راه حلق تشنه‌ی من مثل سم گذشت

بعد از تو هیچ رنگ تغزل ندیده ایم
از خیر شعر گفتن، حتی قلم گذشت

تا کی غروب جمعه ببینم که مادرم
یک گوشه بغض کرده، که این جمعه هم گذشت...

مولا شمار درد دلم بی نهایت است
تعداد درد من به خدا از رقم گذشت

حالا برای لحظه ای آرام می شوم
ساعات خوب زندگی ام در حرم گذشت

سید حمیدرضا برقی

• رخ بنما

مهدیا رخ بنما شهر پر از بیداد است
دل پر از درد شده سینه پر از غمباد است

همه جا پر شده از جرم و جنایت لیکن
آنچه بیدادگر، آن نشنود، آن فریاد است

سفره‌ها پر شده از حسرت یک لقمه نان
گوئیا ناله مظلوم همه در باد است

روستا خالی و ویرانه شده از بیداد
شهر از برج علم گشته ز ظلم آباد است

دزدی و غارت و یغما شده سرلوحه کار
دین اجداد تو بازیچه هر شیاد است

• شهسوار مگه

با بهاران، ابر باران‌زا فراوان می‌رسد
گل بروید در چمن، شور بهاران می‌رسد
مدتی - ای دل! - در آتشگاه هجران سوختی
خود طبیب درد بی‌درمان یاران می‌رسد
از صبوری حربه باید، در مصاف دشمنان
آذرخش خشم ما چون تیر باران می‌رسد
سربلندی پیشه‌کن در روزگار بی‌کسی
شهسوار مگه با خیل سواران می‌رسد
ای دل! این درد جدایی را تحمل بایدت
صبح فردایی، قرار بی‌قراران می‌رسد
در نماز شب برای یار، نذر روزه کن
آن عزیز جان برای روزه‌داران می‌رسد
گر شکست آینه طالع به سنگ دشمنان
غم مخور! آینه‌دار سوگواران می‌رسد
در مصلای دل خود با «پریشان» ندبه خوان
از کران باور امیدواران می‌رسد

• انتظار

ای ساحل شبانه، دلی بی‌قرار هست
در خود مجاله ز کسی یادگار هست

دستِ تو آش سپرده‌ام ای ساحل امید!
تا دیدنش مسافتی از انتظار هست

از گریه، تر شد این ورقم ای نسیم عشق!
خشکش مکن؛ پیام دو چشم خمار هست

فردا اگر شفق بزند، اولین کس‌ام
گویم تو را که عهد دلم، برقرار هست

ابراهیم حسنلو

• یا ابن الحسن

سرخوشم، این ناگهان مستی ز بوی جام کیست؟
شعله می‌ریزد زبانم، بر زبانم نام کیست؟

کوچه‌های روشن دل در صدای او رهاست
می‌رود منزل به منزل، این طنین گام کیست؟

آن جنون لاابالی، وحشی صحرای وهم
در پناه کیست امروز؟ ای عزیزان! رام کیست؟

از پی هم مهر و قهر و مهر و قهر و مهر و قهر
دانه‌ها پاشیده اینجا، پیش پایم دام کیست؟

شام هر شام این شرار شعله شعله از کجاست؟
صبح هر صبح این نسیم نو به نو پیغام کیست؟

• ای ظهور ناگهانی!

ای بشارت بهشتی، ای ظهور ناگهانی
یک غزل به من نظر کن، با دو چشم آسمانی

در مقام گفتن از تو، ناتوانِ ناتوانم
می‌کنم تو را تکلم، با زبانِ بی‌زبانی

دیدن تو آرزویی، از تبار غیرممکن
پشت خلوت خیالم، مثل بوی گل نهانی

می‌دوم نشانه‌ات را، پا به پای بوی حسرت
می‌دوم نشانه‌ات را، پا به پای بی‌نشانی

تو، عبور یک خیالی، ردّ پا نمانده از تو
از کجا گذشته‌ای تو، ای نسیم ناگهانی؟!

ردّ قلب عاشقت را، از غزل گرفته‌ام من
ای تغزل مجستم، ای غزل‌ترین نشانی

کی ظهور می‌کنی تو، آفتاب عالم آرا؟
کی ظهور می‌کنی تو، ای فروغ جاودانی؟

حاجتی ندارم از تو، جز تبسمِ ظہورت
کی غبارِ غیبتت را، از دلم تو می‌تکانی؟!

رضا اسماعیلی

• آیت یزدان

خرم آن روز که آن مظهر یزدان برسد
شام تاریک رود، صبح درخشان برسد

کعبه گلشن شود از لطف گل رخسارش
تازه گردد چمن و فیض به بستان برسد

مدنی برقع اسلام زرخ بگشاید
بی پناهان جهان را سر و سامان برسد

دوره عدل و مساوات چو آغاز شود
روزگار ستم و جهل به پایان برسد

خاتم هشت و چهار و گل گلزار نبی
روشنی بخش جهان آیت یزدان برسد

قائم آل محمد ﷺ شرف کون و مکان
بانی صلح و صفا، حامی قرآن برسد

شیعیان را برهاند ز غم و رنج و محن
ظلم و درد همه را مرهم ایمان برسد

• چشم به راه

به تمنای طلوع تو جهان چشم به راه
به امید قدمت کون و مکان چشم به راه

رخ زیبای تو را یاسمن آینه به دست
قد رعناى تو را سرو جوان چشم به راه

در شبستان شهود اشک فشان دوخته‌اند
همه شب تا به سحر خلوتیان چشم به راه

دیدمش فرش از ابریشم خون می‌گسترده
در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه

نازنینا نفسی اسب تجلی زین کن
که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه

آفتابا دمی از ابر برون آ که بود
بی تو منظومه امکان، نگران چشم به راه

• غم هجران

بازآ، دلم زگردش دوران شکسته است
چون کشتی از تهاجم طوفان شکسته است

آینه خیال نهادم به پیش روی
دیدم که قلبم از غم هجران شکسته است

عمری در آتشیم و تو را ناله می‌کنیم
فریادمان به کوی و خیابان شکسته است

دیگر نوای ما ننوازد نی فراق
این ناله در گلوی نیستان شکسته است

ما تیغ غیرتیم ولی در نیام غم
زنگار بی‌تحرک دوران شکسته است

ما را خیال روی تو بی‌تاب می‌کند
عقد بلور اشک، به دامان شکسته است

درمان حسرت دل ما دیدن تو بود
بازآ که بی‌تو شیشه درمان شکسته است

در رهگذار عشق، گدایان حضرتیم
در این مسیر، کلک «پریشان» شکسته است

• آفتاب روشن

این جمعه هم گذشت، تو اما نیامدی
پایانِ سبزِ قصه دنیا، نیامدی

مانده ست دل اسیر هزاران سؤال تلخ
ای پاسخ هر آنچه معما، نیامدی

کیز کرده‌اند پنجره‌ها در غبار خویش
ای آفتابِ روشنِ فردا، نیامدی

افسرده دل به دامن تفتیده کویر
ای روح آسمانی دریا، نیامدی

ای حسنِ پاکِ گم شده روح روزگار
زیباترین بهانه دنیا نیامدی

ای از تبار آینه‌ها، ای حضور سبز
ای آخرین ذخیره طاها نیامدی

این جمعه هم گذشت و غزل ناتمام ماند
این است قسمتِ دلِ من، تا نیامدی

• بهار مهربانی

آه می کشم تو را با تمام انتظار
پر شکوفه کن مرا، ای کرامت بهار

در رهت به انتظار، صف به صف نشسته‌اند
کاروانی از شهید، کاروانی از بهار

ای بهار مهربان، در مسیر کاروان
گل بیاش و گل بیاش، گل بکار و گل بکار

بر سرم نمی کشی، دست مهر اگر، مکش
تشنه محبتند، لاله‌های داغ دار

دسته دسته گم شدند، مهره‌های بی‌نشان
تشنه تشنه سوختند، نخل‌های روزه دار

می رسد بهار و من، بی شکوفه‌ام هنوز
آفتاب من، بتاب! مهربان من، ببار!

• غروب جمعه

دنیا به دور شهر تو دیوار بسته است
هر جمعه راه سمت تو انگار بسته است

کی عید می‌رسد که تکانی دهم به خویش
هر گوشه از اتاق دلم تار بسته است

شب‌ها به دور شمع کسی چرخ می‌خورد
پروانه ای که دل به دل یار بسته است

از تو همیشه حرف زدن کار مشکلی ست
در می‌زنیم و خانه‌ی گفتار بسته است

باید به دست شعر نمی‌دادم عشق را
حتی زبان ساده‌ی اشعار بسته است

وقتی غروب جمعه رسد بی‌تو آفتاب
انگار بر گلوی خودش دار بسته است

می‌ترسم آخرش تو نیایی و پر کنند
در شهر: عاشقی ز جهان بار بسته است

• سرکوی تو

جز وصال ز خداوند تمنا نکنم
عاشقم عاشق روی تو و حاشا نکنم
شمع رویت بفرورد شبی آر محفل من
همچو پروانه بسوزم پر و پروا نکنم
بسته‌ام عهد نگارا که دم رفتن جان
تا نیائی به سرم دیده‌ی خود وا نکنم
گر دمی لعل لب‌ت را بگشایی به سخن
یادی از آب حیات و دم عیسی^۱ نکنم
گر ببینم قد رعنا‌ی توای رشک چمن
یاد سرو چمن و قامت طوبی^۱ نکنم
گر بدانم به خدا منزل و مأوای تو را
به جهان غیر سرکوی تو مأوا نکنم
میل دنیاش «شکوهی» ز پی دیدن توست
بی‌جهت نیست اگر میل به عقبی^۱ نکنم

• سوز دل

کی شود در ندبه‌های جمعه پیدایت کنم
گوشه‌ای تنها نشینم تا تماشایت کنم

می‌نویسم روی هر گل نام زیبای تو را
تا که شاید این شب جمعه ملاقاتت کنم

هر سحر با یاد تو، در گریه‌ام می‌خوانمت
تا به کی از سوز دل ناله ز هجرانت کنم

چشم‌های خسته‌ام بارد ز هجرانت عزیز
آنقدر بارم ز دیده تا که پیدایت کنم

هر دم از نو می‌شمارم عقده‌های خویش را
تا به کی از پشت در آهسته نجوایت کنم

بیقرارم مه‌دیا از بهر دیدار رخت
تا به کی از مادرت زهر ^{الغیال} تمنایت کنم

• یوسف من

یارب آن یوسف گمگشته به من باز رسان
تا طرب خانه کنی بیت حزن باز رسان

ای خدایی که به یعقوب رساندی یوسف
این زمان یوسف من نیز به من باز رسان

رونقی بی گل خندان به چمن باز نماند
"یارب آن نوگل خندان به چمن باز رسان"

از غم غربتش آزرده خدایا میسند
آن سفر کرده‌ی ما رابه وطن باز رسان

• ملکوت

جمعه‌ها طبع من احساس تغزل دارد
ناخودآگاه به سمت تو تمایل دارد

بی تو چندیست که در کار زمین حیرانم
مانده‌ام بی تو چرا باغچه‌ام گل دارد

شاید این باغچه ده قرن به استقبالت
فرش گسترده و در دست گلایل دارد

تا به کی یکسره یکریز نباشی شب و روز
ماه مخفی شدنش نیز تعادل دارد

کودکی فال فروش است و به عشقت هر روز
می خرم از پسرک هر چه تفأل دارد

یازده پله زمین رفت به سمت ملکوت
یک قدم مانده زمین شوق تکامل دارد

هیچ سنگی نشود سنگ صبور، تنها
تکیه بر کعبه بزن، کعبه تحمل دارد...

• زلف پریشان

زمستان نیز رفت اما بهارانی نمی بینم
بر این تکرار در تکرار پایانی نمی بینم

به دنبال خودم چون گردبادی خسته می گردم
ولی از خویش جز گردی به دامانی نمی بینم

به غواصان بگو کافی ست هرچه بی سبب گشتند
در این دریای طوفان دیده مرجانی نمی بینم

چه بر ما رفته است؟ ای عمرا ای یاقوت بی قیمت!
که غیر از مرگ گردنبنند ارزانی نمی بینم

زمین از دلبران خالی ست یا من چشم و دل سیرم؟!
که می گردم ولی زلف پریشانی نمی بینم

خدایا عشق درمانی به غیر از مرگ می خواهد
که من می میرم از این درد و درمانی نمی بینم...

• دل من

موعود روزهای پر از انتظار من
آقا تویی قرار دل بیقرار من

ازهای و هوی این تن خاکی دلم گرفت
کی می‌رسد برای همیشه بهار من

کی می‌رسد طلوع عدالت ز پشت ابر
یا جلوه می‌کند گل نرگس، نگار من

مردم در این خزان غریبی ز انتظار
آقا محک بزن به صداقت، عیار من

یک روز عاقبت دل من سبز می‌شود
وقتی نظر کنی ز محبت به کار من

ای قائم عدالت حق، صاحب الزمان
بگذر شبی ز کوچه ما، از کنار من

• بازار محبت

هر شب به دل غم زده غوغای تو دارم
نقشی به دل از قامت رعناى تو دارم

غائب ز نظر باشی و در قلب هویدا
از دیده‌ی دل دیده به بالای تو دارم

نادیده مجسم شده‌ای در بر چشم‌ام
آن سان که نظر بر رخ زیبای تو دارم

گر جلوه کنی یا نکنی حکم تو باشد
اما چه کنم میل تماشای تو دارم

ای یوسف زهرا سر بازار محبت
با رشته کلافی سر سودای تو دارم

مپسند که نادیده جمال تو بمیرم
این مسئلت از درگه والای تو دارم

• آخرین ستاره

ای آخرین ستاره که تاخیر می‌کنی
من زود آمدم، تو چرا دیر می‌کنی

من زود آمدم - به یقینی که خواب رفت -
خوابی که ای نیامده تعبیر می‌کنی

ای آخرین ستاره که با خنده‌ای زلال
شب را اسیر صبح فراگیر می‌کنی

تنها کجا - بهانه ابری که چشم ماست -
تنها کجا صبوری تقدیر می‌کنی

با من بگو نرفته به صبح تو می‌رسم
یا اینکه وعده وعده مرا پیر می‌کنی

• نگاه تو

از نو شکفت نرگس چشم انتظاری‌ام
گل کرد خار خار شب بی‌قراری‌ام

تا شد هزار پاره دل از یک نگاه تو
دیدم هزار چشم در آینه کاری‌ام

گر من به شوق دیدنت از خویش می‌روم
از خویش می‌روم که تو با خود بیاری‌ام

بود و نبود من همه از دست رفته است
باری مگر تو دست بر آری به یاری‌ام

کاری به کار غیر ندارم که عاقبت
مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری‌ام

تا ساحل نگاه تو چون موج بی‌قرار
با رود رو به سوی تو دارم که جاری‌ام

با ناخنم به سنگ نوشتم: بیا، بیا
زان پیشتر که پاک شود یادگاری‌ام

• کعبه دل

دست افشان بسر کوی نگار آمدهام
پای کوبان ز پی نغمه تار آمدهام

حاصل عمر اگر نیم نگاهی باشد
بهر آن نیم نگه با دل زار آمدهام

باده از دست لطیف تو در این فصل بهار
جان فزاید که در این فصل بهار آمدهام

در میخانه گشائید که از مسلخ عشق
به هوای رخ آن لاله عذار آمدهام

جامه زهد دریدم رهم از دام بلا
باز رستم، ز پی دیدن یار آمدهام

به تماشای صفای رخت ای کعبه دل
به صفا پشت و سوی شهر نگار آمدهام

• آتش عشق

کیست کاشفته آن زلف چلیپا نشود؟!
دیده‌ای نیست که بیند تو و شیدا نشود

ناز کن ناز، که دلها همه در بند تواند
غمزه کن غمزه، که دلبر چو تو پیدا نشود

رخ نما تاهمه خوبان خجل از خویش شوند
گرکشی پرده زرخ کیست که رسوا نشود؟

آتش عشق بیفزا، غم دل افزون کن
این دل غمزده نتوان که غم افزا نشود

چاره‌ای نیست بجز سوختن از آتش عشق
آتشی ده که بیفتد به دل و پا نشود

ذره‌ای نیست که از لطف تو هامون نبود
قطره‌ای نیست که از مهر تو دریا نشود

سر به خاک سرکوی تو نهد جان، ای دوست
جان چه باشد که فدای رخ زیبا نشود

• گلزار زندگی

دل را زببخودی سر از خود رمیدن است
جان را هوای از قفس تن پریدن است

از بیم مرگ نیست که سر داده‌ام فغان
بانگ جرس زشوق به منزل رسیدن است

دستم نمی‌رسد که دل از سینه برکنم
باری علاج شوق، گریبان دریدن است

شامم سیه‌تر است زگیسوی سرکشت
خورشید من برای که وقت دمیدن است

سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی
مرغ نگه در آرزوی پر کشیدن است

بگرفته آب و رنگ زفیض حضور تو
هرگل در این چمن که سزاوار دیدن است

با اهل درد شرح غم خود نمی‌کنم
تقدیر قصه دل من ناشنیدن است

غزلیات □ ۱۰۱

آن را که لب به جام هوس گشت آشنا
روزی «امین» سزا لب حسرت گزیدن است

آیت الله خامنه‌ای

• تو مپندار

تو مپندار که آن شاه ز یاران دور است
یا مپندار که در پرده رخس مستور است

کو نه غافل بود از دوست که در صحبت اوست
غافل آن است که از پرتو لطفش دور است

گرچه غایب ز نظر گشت پی مصلحتی
لیک الطاف خفی اش همه جا موفور است

حق همی از نظر خلق نهان است ولی
او ز هر چیز عیان تر بود و مشهور است

آن که حق را شناسد بود از کوردلی
ور نه هر چیز به تدبیر خدا مقهور است

شاه در پرده و لطفش همه از پرده برون
نور وی فاش تر از نور درخت طور است

غیبت از او نبود غیبت ما هست از او
او نه مستور بود، دیده ما بی نور است

همچو آن کور که از دیدن خور^۱ محروم است
او ز خور غایب و گوید که خور از ما دور است

ای جواد آن که نه رو بیند و نی پرتو رو
کور دل هست و، ز نادیدن خود معذور است

آیت‌الله محمد جواد خراسانی

• طالع بیدار

سالها رفت ودلم در تب وتاب است هنوز
نقش مستوری من نقش بر آب است هنوز

به طرب حمل مکن سرخی رویم که زهجر
قلب آکنده زغم دیده پر آب است هنوز

من کجا؟ یار کجا؟ طالع بیدار کجا
من اسیر غم او، بخت به خواب است هنوز

دامنش گیرم اگر لطف خدا یار شود
لیک افسوس که این قصه سراب است هنوز

سخت من طالب دیدار وتو غائب ز نظر
ز آتش هجر تو این قلب کباب است هنوز

همچو یک قطره آبیم به دریای جهان
زندگی زود گذر، همچو حباب است هنوز

(ناصر) از عشق تو آموخت سخن گفتن را
زین سبب گفته او گوهر ناب است هنوز

• حالت انتظار

در دل خود کشیده‌ام نقش جمال یار را
پیشه خود نموده‌ام حالت انتظار را
ریخته دام ودانه شه از خط وخال خویشتن
صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
سوزم وسازم از غمش روز و شبان به خون دل
تا که مگر ببینم آن طره مشکبار را
دولت وصل او اگر یک شبی آیدم به کف
شرح فراق کی توان داد یک از هزار را
چشم امید دوختن درره وصل تابکی
برده شرار هجر او از کفم اختیار را
ای مه برج معدلت پرده زچهره برفکن
شوی زچشم عاشقان زآب کرم غبار را
سوختگان خویشرا کن نظر عنایتی
مرهمی از کرم بنه ایندل داغدار را

حیرانرا از جلوه‌ای از رخ خویش مات کن
تا رهد از خودی خود، ترک کند دیار را

علامه جعفری رحمته الله

• یار ما

گر یار به ما رخ ننماید چه توان کرد؟
زان روی نقاب ار نگشاید، چه توان کرد؟

پنهان ز نظرها اگر آید به تماشا
در دیده دل از ما بزداید، چه توان کرد؟

آن حسن و جمالی که نگنجد به عبارت
این دیده مر آن را چو نشاید، چه توان کرد؟

در دیده عشاق چو خورشید عیانست
گر در نظر غیر نیاید، چه توان کرد؟

چون روی نماید دل و دین را بر باید
یک لحظه، ولیکن چو نیاید، چه توان کرد؟

آید بر این خسته، دمی چون به عیادت
عمرم اگر آن دم به سرآید، چه توان کرد؟

ای فیض گرت یار نخواهد چه توان گفت
ور خواهد و رخ می‌نماید، چه توان کرد؟

• مسیحا نفسی

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

ز غم هجر مکن ناله و فریاد که من
زده ام فالی و فریاد رسی می آید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی آنجا به امید قبسی می آید

هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست
هر کس آنجا به طریق هوسی می آید

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
اینقدر هست که بانگ جرسی می آید

جرعه ای ده که به میخانه ارباب کرم
هر حریفی ز پی ملتسمی می آید

دوست را گر سر پرسیدن بیمار غمست
گو بران خوش که هنوزش نفسی می آید

خبر بلبل این باغ بپرسید که من
نالهای می‌شنوم کز قفسی می‌آید

یار دارد سر صید دل حافظ یاران
شاهبازی به شکار مگسی می‌آید

حافظ شیرازی

• نگار من

نگارا! جسمت از جان آفریدند
ز کفر زلفت ایمان آفریدند

جمال یوسف مصری شنیدی؟
تو را خوبی دو چندان آفریدند

ز باغ عارضت یک گل بچیدند
بهشت جاودان زان آفریدند

غباری از سر کوی تو برخاست
وزان خاک، آب حیوان آفریدند

غمت خون دل صاحب‌دلان ریخت
وزان خون، لعل و مرجان آفریدند

سراپایم فدایت باد و جان هم
که سر تا پایت از جان آفریدند

ندانم با تو یک دم چون توان بود؟
که صد دیوت نگهبان آفریدند

دمادم چند نوشم دُرد دردت؟
مرا خود مست و حیران آفریدند
ز عشق تو «عراقی» را دمی هست
کزان دم روی انسان آفریدند

فخرالدین عراقی

• کی رفته‌ای...؟!

کی رفته‌ای زدل، که تمنا کنم تو را؟!
کی بوده‌ای نهفته، که پیدا کنم تو را!؟!

غیبت نکرده‌ای، که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای، که هویدا کنم تو را

با صدهزار جلوه برون آمدی، که من
با صدهزار دیده تماشا کنم تو را

بالای خود در آینه چشم من ببین
تا با خبر زعالم بالا کنم تو را

مستانه کاش! در حرم و دیر بگذری
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را

خواهم شبی، نقاب زرویت برافکنم
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را

گر افتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من
چندین هزار سلسله در پا کنم تو را!

طوبی و سدره، گر به قیامت به من دهند
یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را

زیبا شود به کارگر عشق، کار من
هرگه نظر به صورت زیبا کنم تو را

فروغی بسطامی

• در آرزوی تو باشم

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم
به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم

به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم
نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم

به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم
ز خواب عاقبت آگه به بوی موی تو باشم

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم
جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

هزار بادیه سهلست با وجود تو رفتن
و گر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم



• دیر کردی

کشتی عروس عشق را از درد دوری
خون شد دل آیینه‌ها، تاکی صبوری؟

فرهاد را از جان شیرین سیر کردی
ای یوسف زهرا بمیرم، دیر کردی

کشتی پراز ارواح رقصان است، ای نوح
فانوس ما چشمان شیطان است، ای نوح

ماگر چه از طوفان غم تشویش داریم
صدموج وهم انگیز در پیش داریم

وقتی بیائی ذره ای دلواپسی نیست
ناجی توئی، این کار، کار هرکسی نیست

• جرعة صبر

ای به تقویم دلم از همه تکرارترین
یار را در شب تردید خریدارترین

پای بردار که از خانه برون باید رفت
مست و آشفته به صحرای جنون باید رفت

پس بیا در سفر صبح نمک گیر شویم
در دل شعله ور عشق به زنجیر شویم

امشب از هلهله و نای درآ باید گفت
از می و معجزه و دست و عصا باید گفت

وعده دادند که فریاد رسی می آید
در پس این شب تاریک کسی می آید

جرعه‌ی صبر بنوشید که ره در پیش است
عود واسپند بیارید که مه در پیش است

ره دراز است در این شب نفسی تازه کنید
شهر طوفان زده‌ی عشق پر آوازه کنید

• دنیا بدون آمدنت...

از ابرهای روی سرم ترس دارم و
باید دوباره اشک شوم تا ببارم و...

هی جمعه‌ها سه شنبه‌تر و هی سه شنبه‌ها...
اصلا بگو چگونه؟! بگو کی سه شنبه‌ها -

- نزدیک‌تر به ساعت موعود می‌شود؟
کی لحظه‌های دیر شده زود می‌شود؟!

پرواز یک پرنده بی‌پر قشنگ نیست
لطفاً بیا! نگو که دل واژه تنگ نیست

هر روز نقش تازه تری می‌کشم تو را
اما قشنگی تو به نقاش و رنگ نیست!

میدان بازتر شده بی‌خواستی؟! بیا!
هر چند وقت آمدنت وقت جنگ نیست

یک ماه کاملی وسط آسمان عشق
آقا! "خیال خام من اما، پلنگ نیست!"

دنیا شروع خسته‌ی یک اتفاق بود
دنیا بدون آمدنت... نه! قشنگ نیست.

زهره جعفرزاده

• تویی بهانه شعرم...

دوباره مرغ خیالم هوای کویت کرد
گرفت دامن دل را و بند مویت کرد

به سر دویدن این دل اشاره اش از توست
غزل ترانه شعرم بهانه اش از توست

تویی بهانه شعرم، عزیز، ای زیبا
چگونه از تو نخوانم چگونه ای رعنا؟

تو را عزیزتر از جان چگونه باید دید؟
شمیم وصل تو ای گل چگونه باید چید؟

فدای صورت ماهت، ندیدنت تا کی؟
در انتظار ندای رسیدنت تا کی؟

چقدر دل نگرانی چقدر شیدایی؟
چقدر با تو نبودن چقدر تنهایی؟

میان فاصله‌ها ردپای دل مانده است
هنوز قافله عشق پا به گل مانده است

هنوز این دل عاشق بهانه می‌گیرد
و هر سپیده دم از تو نشانه می‌گیرد
نگاه خسته من همچنان به در مانده است
هزار قافله دل به پشت در مانده است
بیا که این دل مجنون قرار را گم کرد
و باغ خاطر شعرم بهار را گم کرد

محمد رضا آخوندی

• گل نرگس

بیا! که شیشه دل‌ها ز غم شکسته کنون
شفق، دو دستِ فلق را، ز پشت، بسته کنون

به بندِ سردِ زمستان، بهار، زنجیر است
بیا که فرصتِ فردا به آمدن، دیر است

شبانِ برفیِ قطبِ آرچه سرد و تاریک است
امید دار به دل، کان سپیده نزدیک است

امان ازین دلِ بی‌تاب و بغضِ تنهایی
چه می‌شود ز افق‌های دور بازآیی؟

تمامِ دلِ خوشی‌ام در خزان، گلِ قالی‌ست
و جایت ای گلِ نرگس درین خزان خالی‌ست

دو چشمِ منتظرِ اما، غریب می‌دهمت
قسم به پاکی «امن یجیب» می‌دهمت!

به کوچه، دستِ جفا، دردناکیِ سیلی
به میخ و آتش و پهلوی، به صورتِ نیلی

به صبح و سجده، به محراب، تیغ و خون و به سر
به جام زهر، به تشت و به پاره پاره جگر

به سر، به نیزه، به قرآن، لبانِ تشنه، به خون
سه شعبه تیر و گلو، اوجِ خشم کین و جنون

به دست‌های بریده، به جرمِ مشکی آب
به زلف‌های پریشانِ دختری بی‌تاب

به اشک‌های یتیمان، به ناله‌های نزار
به کربلا که هر آینه می‌شود تکرار

بیا که بر دل انسان، قرار می‌آید
و با تو - ای گل نرگس! - بهار می‌آید

• کاش باز آیی

مثل باران بی‌ریا و ساده‌ای
چون دعا، مهمان هر سجاده‌ای

باز هم می‌آیی از یک راه دور
شهر را پر می‌کنی از عطر و نور

سبز می‌روی میان قلب‌ها
عطر گل‌ها را تو می‌بخشی به ما

چشم خواب آلوده راتر می‌کنی
غصه‌ها را زود پرپر می‌کنی

می‌شوی هم‌صحبت پروانه‌ها
می‌نشانی عشق را در خانه‌ها

با تهی‌دستان محبت می‌کنی
شادمانی را تو قسمت می‌کنی

پیشوازت ماه می‌آید ز اوج
نور می‌ریزد به پایت موج موج

انتظارت همدم دیرین ماست
حرف‌هایت صحبت شیرین ماست

زودتر ای کاش بازآیی ز راه
گل کنی چون ماه در باغ نگاه

رابعه راد

• شعرهای بارانی

ای مقصد شعرهای بارانی من
مقصود ترانه‌های طوفانی من

چندیست دلم گرفته از دوری تو
برگرد عزیز! ماه کنعانی من

ای پاک و نجیب مثل باران برگرد
ای روشنی کلبه‌ی احزان برگرد

یعقوب امیدش همه پیراهن توست
ای یوسف گمگشته‌ی کنعان برگرد

دل‌ها کدرند و جانمان چرکین است
بی عشق تو حال و روزمان غمگین است

عمری است به انتظار محکوم شدیم
برگردا اگر چه جرممان سنگین است

تا کی به ضریح جمعه‌ها زل بزنیم
با ندبه به طاق آسمان پل بزنیم

سخت است کنارمان نباشی
تاکی دردوری تو دم از تحمل بزیم

گفتند که از سمت خدا می آیی
با قافله‌ی فرشته‌ها می آیی

شب از قدم روشن‌تان می میرد
آن صبح قشنگی که شما می آیی

بی تو دل‌مان تنگ و شکسته است بیا
از رنگ کبود شهرخسته است بیا

گفتند که می آیی و دل بی تو هنوز
بر راه غریبانه نشسته است بیا

خوش صوت‌ترین ترانه و آوازید
در غربت جمعه‌ها طنین اندازید

از حلقه‌ی بندگی ببخشید آقا
یک جفت برای گوش من می‌سازید؟

• نور کمال

ای حضور عشق، ای نور کمال
معنی گلوازه‌های بی‌زوال

ای زلال آبی دریای نور
تکسوار جاده‌های بی‌عبور

شاهد شب‌های تلخ انتظار
التهاب سینه‌های بی‌قرار

بی حضور عشق، دل افسرده است
باد شور زندگی را برده است

غنچه ای دیگر نمی‌روید به باغ
خنده ای از ما نمی‌گیرد سراغ

بوی غم دارد، فضای زندگی
گر نباشد عشق، وای زندگی

با طلوعت غنچه‌ها وا می‌شوند
دشت‌ها از نو شکوفا می‌شوند

پونه‌ها با عشق لب وا می‌کنند
ژاله‌ها با لاله نجوا می‌کنند

با تو بوی عشق دارد خانه‌ها
بوی گل دارد پر پروانه‌ها

با تو تا سبز رهایی می‌رویم
تا حریم آشنایی می‌رویم

با تو می‌خوانیم شعر سبز نور
با تو می‌آییم تا اوج حضور

با تو یعنی: عشق، یعنی: آفتاب
آفتاب عشق، بر عالم بتاب

• لحظه‌ها

جمعه‌ها با ساعت بیگانه‌ام
با غریبی شما هم خانه‌ام

جمعه‌ها ثانیه‌ها دق می‌کنند
شکوه‌ها از صبح صادق می‌کنند

با زبان حال خود ندبه کنند
بر غریبی شما گریه کنند

باز گویم من زبان حالشان
شکوه و هم گریه بسیار شان

باز هم آدینه آمد بی‌امام
باز هم این قصه مانده نا تمام

لحظه‌ها در جمعه‌ها غرق غمند
با دقایق همنشین ماتمند

شرمشان آید ز هر چرخیدنی
منزجر از زنگ و هر پیمودنی

عمر هر ساعت به روز جمعه ای
شد برابر با دو صد آدینه ای
ثانیه دور از شما آه و تب است
صبح جمعه بی شما شام شب است

زهرافرهانی

• دواى درد

دلّم گرفته و هر سوى خانه‌ام ابريست
دلّم گرفته و گريه دواى دردم نيست

حريف نى لبك و سوز دل نمى‌گردم
ولى درون دلّم بذر صبر پروردم

خداست شاهد اين حرف و عشق مى‌داند
كه روز جمعه نگاهم به جاده مى‌ماند

به آتشي كه دلّم را هميشه سوزانده است
دواى درد عدالت کنار در مانده‌ست

درى است فاصله من و يك سبد روياء
درى است فاصله من و يوسف زهراء

دلّم گرفته، دقايق هنوز در راهند
و عاشقان شقايق هنوز در راهند

دلّم گرفته، كسى نيست، جاده بى‌رنگ است
دلّم گرفته و اين قلب ساده بى‌رنگ است

همیشه مانده‌ام اینجا، همیشه می‌مانم
عبور می‌کند آیا کسی؟ نمی‌دانم!

رضا سیرجانی

رباعی‌ها و دو بیت‌ها

از فاصله ای دور به هم می‌ریزد
بتخانه مغرور به هم می‌ریزد
می آیی و از صلابت هر قدمت
بت‌های زر و زور به هم می‌ریزد

نه عکس تو را در آبها دیده کسی
نه شاخه ای از بهار تو چیده کسی
جز چند نفر در این جهان برهوت
از صبح ظهور تو نفهمیده کسی

عبدالرحیم سعیدی راد

اینکه گفتیم درین خانه ترا منتظریم
نیست افسانه و افسون، به خدا منتظریم

بگذر از کوچه ما عابر خورشید تبار
دیرگاهی است پس پنجره‌ها منتظریم

سید علی میرافضلی

یک صبح قشنگ بی خبر می آید
آن مرد بزرگ از سفر می آید

وقتی همه‌ی منتظرانش خوابند
با سیصد و سیزده نفر می آید

عبدالرحیم سعیدی راد

در روشنی و عدل زبانزد هستی
از هرچه که منتظر سرآمد هستی

اعجاز تمام انبیا در دستت
تو هدیه‌ی آخر محمد هستی

مریم حقیقت

بر قامت عشق دوری از تو کفن است
کی جمعه پر شکوه آمال من است

یک عده نبودن تو را خوشحالند
سهم دل من بدون تو سوختن است

مریم حقیقت

کی قصد شروع می‌کنی آقا جان
در کعبه رکوع می‌کنی آقا جان
دنیا شب تاریک ستمها شده است
این جمعه طلوع می‌کنی آقا جان؟

مریم حقیقت

ای کاش که این جمعه گرفتار شویم
یعنی که پر از لحظه‌ی دیدار شویم
از ظلم و ستم رها شده پر بکشیم
از خواب هزار ساله بیدار شویم

مریم حقیقت

این خاک عطش گرفته جز زندان نیست
یک سال گذشت و آب در گلدان نیست
پنجاه و دو جمعه، درد بارید و هنوز
آن مرد سوار اسب در باران نیست

محسن جعفری

ما عاشق دیدار تو هستیم آقا
از شوق تماشای تو مستیم آقا
رفتی و نیامدی و ما بی تابیم
برگرد که از غمت شکستیم آقا

یوسف شیردژم

ای دوست فقط تو را - تو را - می خوانیم
یک روز تو خواهی آمد، می دانیم
این جمعه نیامدی و تا جمعه‌ی بعد
ما منتظر آمدنت می مانیم

یوسف شیردژم

خورشید که سینه چاک نورت باشد
تندیس درخشش حضورت باشد
مردیم زبس آه کشیدیم ای کاش
این جمعه دگر روز ظهورت باشد

سید محمد بابامیری

دلم آدینه‌ها دل تنگ مولاست
اسیر کوله بار رنج و غم هاست
تمام جمعه‌ها در انتظارش
غریب و خسته و بی یار و تنهاست

روح الله گایینی

دیدار نگار آشنا می‌خواهیم
وصل گل نرگس، از خدا می‌خواهیم
بر درد دل خسته‌ما، وصل، دواست
هجران زدگانیم، دوا می‌خواهیم

اکبر مرتضوی

بوی خوش لاله زار می‌آید و او
نرگس نرگس، خمار می‌آید و او
از دور سوار شال سبزی پیدااست
من معتقدم، بهار می‌آید و او

صادق رحمانی

ماندیم و ندیدیم به ناز آمدنت
چون سرو سرافراز، فراز آمدنت

دل در خم کوچه شهادت مانده ست
یک عمر در انتظار از آمدنت

صادق رحمانی

ای غایبی که در همه جا انتظار توست
ای قائمی که آل محمد تبار توست
تعجیل کن! زچهره برافکن نقاب را
ای صاحب الزمان که عدالت شعار توست

کامران شرفشاهی

در سینه من بهار می باید و نیست
با شوق مرا شرار می باید و نیست
تا صبح ظهور حضرت «صاحب امر»
در چشم من انتظار می باید و نیست!

میرهاشم میری

با لطف و صفای آب می باید بود
با حادثه هم رکاب می باید بود
تا صبح ظهور یار، در عرصه رزم
همسنگر آفتاب می باید بود

هم روی زمین و هم در آن بالایی
مردیم از این بی‌کسی و تنهایی
این جمعه گذشت و جمعه دیگر نیز
آقا! دلمان گرفت، کی می‌آیی؟

عبدالرحیم سعیدی راد

ای کاش که انتظار معنی می‌شد
بیتابی جویبار معنی می‌شد
وقتی که سحر شکوفه صبح دمید
با آمدنت بهار معنی می‌شد

کریم علی زاده

ای دوست اگر تو را نبینم چه کنم؟
از باغ رخت گلی نچینم چه کنم؟
بنما نظری که تشنه دیدارم
از دست برفته دل و دینم چه کنم؟

محسن رجیبی تهرانی

غمگین و گرفته چون غروبیم بیا
ای صبح به کنج شب رسوبیم بیا

ای سبزتر از شعر بهاران! مولا!
بی روی تو افسرده چو چوبیم بیا

پیمان سگوند

روزی که جدا کند طلا و مس را
از شوق، غنی کند دل مفلس را
ای کاش که زنده بودم و می دیدم:
شمشیر عدالت «گل نرگس» را

محمدرضا سهرابی نژاد

ماهی ز تبار نور خواهد تابید
در مرتبه حضور خواهد تابید
خورشید مه آلوده غیبت، یکروز
از پنجره ظهور خواهد تابید

زهر اکافان

سودازده مهر دل افروز منم
دیوانه روی تو، در سوز منم
آرام دل غمزده، ای دوست تویی
بر شوق لقاییت، هر شب و روز منم

سید محمد ابراهیم حسنی

مشتاق جمال همچو ماهش، هستیم
محتاج نگاه گاهگاهش هستیم
عمری‌ست که بسته‌ایم بر روزنه‌ها
چشمی که یقین کند به راهش هستیم

محمد یوسفی مهری

با بوی خدا و با وضو می‌آید
از کعبه و سمت رو به رو می‌آید
«او» آمدنی‌ست، لحظه‌ها می‌دانند
یک لحظه به عشق مانده، او می‌آید

بی روی تو، ماه و سالمان گمشده است
آینهٔ بخت و فالمان گمشده است
چون عقربه‌ها به دور خود می‌گردیم
پرواز درون بالمان گمشده است

آسیه رحمانی

آقای جمعه‌های غریبی ظهور کن
دهلیزهای شبزده را غرق نور کن
آقا چقدر فاصله، اندوه، انتظار؟
یا بازگرد، یا دل ما را صبور کن

جلیل صفریگی

یکی از جمعه‌ها جان خواهد آمد
به درد عشق، درمان خواهد آمد

غبار از خانه‌های دل بگیرید
که بر این خانه مهمان خواهد آمد

میان شک و یقین پیر می‌شود بی‌تو
دلی که طعمه زنجیر می‌شود بی‌تو

نیامدی که ببینی در این دیار غریب
غروب جمعه چه دلگیر می‌شود بی‌تو

جانی همه داغ انتظار است مرا
چشمی همه دم ستاره بار است مرا

از بس که گل لاله به دامن دارم
امید شکفتن بهار است مرا

جانی همه داغ انتظار است مرا
چشمی همه دم ستاره بار است مرا

از بس که گل لاله به دامن دارم
امید شکفتن بهار است مرا

ما زمزمه حضور را می‌فهمیم
معنای زلال نور را می‌فهمیم

از بس که به داغ انتظارت ماندیم
ای باوردل! ظهور را می‌فهمیم

تا نقش تو هست نقش آینه ما
بوی خوش گل نشسته در سینه ما

در دیده بهار جاودان می‌شکفد
با یاد تو ای امید دیرینه ما!

یک روز نسیم خوش خبر می‌آید
بس مژده به هر کوی و گذر می‌آید

عطر گل عشق در فضا می‌پیچد
می‌آیی و انتظار سر می‌آید

دل گفت: ز راه آشنا می‌آیی
از جاده سرخ کربلا می‌آیی

یک روز ز روزهای زیبای خدا
یک روز به دلجویی ما می‌آیی!

امشب دلم از آمدنت سرشار است
فانوس به دست کوچه دیدار است

آن گونه تو را در انتظارم که اگر
این چشم بخواهد آن یکی بیدار است

ای کاش شود چون تو بباریم همه
در ذهن کویر، گل بکاریم همه
گفتند که یک جمعه تو خواهی آمد
تا آمدنت در انتظاریم همه

ندا جمالی

صبحی گره از زمانه وا خواهد شد
راز شب تار برملا خواهد شد
در راه عزیزی ست که با آمدنش
هر قطب نما قبله نما خواهد شد!

شهر آینه دار می شود با یک گل
پروانه تبار می شود با یک گل

گفتند نمی شود ولی می بینیم
یک روز بهار می شود با یک گل

از میان اشکها خندیده می آید کسی
خواب بیداری ما را دیده می آید کسی

با ترنم با ترانه با سروش سبز آب
از گلوی بیشه خشکیده می‌آید کسی

کوچه‌های شهر ما ویران نمی‌ماند عزیز
کار و بار عشق بی‌سامان نمی‌ماند عزیز
یک نفر فردا زمین را نور باران می‌کند
«مهدی» ما تا ابد پنهان نمی‌ماند عزیز

برخیز که منجی جهان می‌آید
آن حجت حق، امید جان می‌آید
شد دامن نرگس از گلستان حسن
گل ریز، که صاحب الزمان می‌آید

خوش باش دلا که مهربان می‌آید
در باغ نظر گل نهران می‌آید
فریادرس مسافران این فجر
آن مهدی صاحب الزمان می‌آید

ای سبز پوش کعبه دلها ظهور کن
از شیب تند قله غیبت عبور کن

درد فراق روی تو ما را زغصه کشت
چشم انتظار عاشق خود را صبور کن

بیاموزم ز نرگس بی‌قراری
غروب جمعه‌ها چشم‌انتظاری

نویسم شرح هجر و بی‌قراری
غم نرگس غم چشم‌انتظاری

بیا باغ و گل بی‌قرار تواند
شب و پنجره و امدار تواند

در این بغض و تردید و ناهمدلی
دل و دیده در انتظار تواند

مه مبارک در ابر آرمیده بیا
امید آخر دل‌های داغ دیده بیا

به طول غیبت و اشک مدام و سوز دلت
که جان شیعه ز هجران به لب رسیده بیا

کسی نیامده جز او سر قرار خودش
نشست غرق تماشای آبشار خودش

چه انتظار عجیبی است اینکه تا صبح
کسی قنوت بگیرد به انتظار خودش

یک روز به یک اشاره بر می‌گردند
با دامنی از ستاره بر می‌گردند

روزی که ورق به نفع حق برگردد
اولاد علی دوباره بر می‌گردند

درسی که مرور می‌کنی عاشوراست
هر جا که عبور می‌کنی عاشوراست

ای وارث زخم‌های هفتاد و دو تن
روزی که ظهور می‌کنی عاشوراست

تا عشق پر از حضور در ما نشود
یک مرتبه نفخ صور در ما نشود

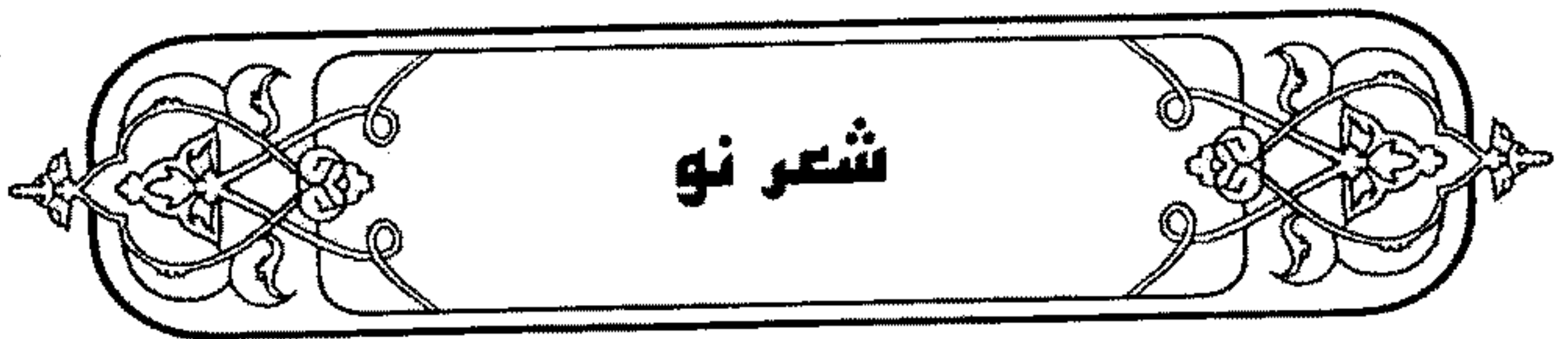
به معنی انتظار نایل نشویم

تا کرب و بلا مرور در ما نشود

گفتند که تک سوارمان در راه است
از اول صبح چشمان بر راه است

از یازدهم دوازده قرن گذشت

تا ساعت تو چقدر دیگر راه است؟



• کاش

در عطش دیدارت ثانیه‌ها را می‌شمارم
تو در کجای این سرزمین ایستاده‌ای، کاش صدایم به گوش باد
می‌رسید!

به انتظارت نشسته‌ام، در کوچه‌های فراموشی!
انتظار نقره‌ایم کی به پایان خواهد آمد؟
تو از فراسوی کبودی آسمان می‌آیی و من منور خواهم شد از
درخشش وجودت.

زمان فراق چه دیر می‌گذرد!

فاطمه نوروزیان

• دخیل

نیستی
امابه باور آمدنت
به ضریح جاده‌های دور دست
دخیل بسته‌ام و
انتظار را شماره می‌کنم...

علی هوشمند

• دیگر بیا

قاصدک

مثل همیشه

با تمام شب‌نم چشمان خود

آب و جارو می‌کند

شهر دلم را جمعه‌ها

من به طول جاده‌های بی‌سوار انتظار

لاله می‌کارم بیا

ای تو اقیانوس بی‌پایان شوق

بی تو دیگر یاس‌ها هم بی‌قراری می‌کنند

پس کدامین روز جمعه باز می‌گویی

بگو

لاله‌های عشق را در کوچه قربان می‌کنم

جمعه‌های عمر من در حسرت دیدار تو

رو به پایان می‌رود

ای تمام وسعت آدینه‌ها

جان دل‌های غریب و منتظر

دیگر بیا

• مسافر

گاه‌گاه

بی‌قرار و بی‌پناه

مثل اشتیاق شب به نور ماه

در پی نگاه یک مسافرم!

در پی نگاه یک مسافرم،

تا که خنده و امید را

صبح عید را

بین گریه‌های شهر من

مهیمن کند.

تا نگاه عاشقانه‌ای

بر تمام خستگان کند!

راستی،

گام‌های ما چقدر

کوچه‌های شوق را عابر است؟

راستی،

چند صفحه مشق ما

نامه‌ای برای این مسافراست؟

• یلدای غیبت

در این شب یلدای غیبت
سکوتی سخت بر شب سایه افکنده است
شهر، در پشت سکوتی سهمگین خفته است
چشمها در خواب غفلت غوطه ورنند
و تنها شمع بیدار است
و می‌سوزد
تا آن لحظه موعود فرا رسد...

علیرضا سلطان محمدی

• تو می‌رسی

تو می‌رسی، شبیه صبحی آشنا
که بوی یاس و عطر گل
قیام کرده در فضا
تو می‌رسی
شبیه رنگ آسمان، لطیف و تازه و روان
و مرغ‌های خسته و مهاجری
که از تلاطم زمین
به دوردست رفته‌اند، به اشتیاق روی تو
دوباره باز می‌رسند
به یمن گام‌های تو
چه مردمان غافل
به آخرین صف نماز می‌رسند
تو می‌رسی
شبیه مطلع غزل
سیصد و سیزده ردیف و قافیه
در انتظار واژه‌های سبز تو
و عاقبت
تو می‌رسی
تمام درب‌های خسته و شکسته را
دوباره باز می‌کنی

• همین امروز یا فردا... •

آری

همین امروز و فرداها

کسی از نسل آدم

با سوارانی سراسر هیبت و شوکت

به حیرت

بر گروه غافل و تاتار می‌تازد

و چه شوم است آن لحظه

که این بد مردم بیگانه از دین و جوانمردی

به این چابک سوار مشرقی

در گیرورداری سخت و پولادین

ز چهره رنگ می‌بازند

آری

همین امروز و فرداها

همان موعود خوش اقبال و خوش سیرت

به مرز باور و تردید می‌آید

و ما خسته

نه خسته بلکه گویا سخت دل بسته

چشم در راه افق داریم

و همرنگ درختانی

که در دی ماه می پایند

می مانیم

آری

همین امروز و فرداها

که آن سبزینه پوش آید

دگر رنگ افق رنگی دگر گیرد

به رنگ خون

و ما خاموش و در حسرت

همه مبهوت سر تا پای

و آن روز انتظارش را

به گل ما جشن می گیریم

و چون شور غزل

شیواترین نوع غزل را

از زبان قمری سرمست

می خوانیم

و می مانیم تا فردا

سرودی دلکش از

برگشت آن

دلخواه

بسراییم.

• اگر آن یار سفر کرده...•

دره‌ای می‌دانم
شیب تندى دارد
و زلالی که ز برفاب افق می‌آید
در سراسیب همین دره سحر می‌روید
آب و آینه و باران و سحر
در اینجا
همه‌گی یک رنگند
اگر آن یار سفر کرده بیاید از راه
عشق در شیب همین دره کپر می‌سازد
دره‌ای می‌دانم
روز تندى دارد
آفتابش هر روز
به نفس می‌افتد
و سراپای کمرکش‌ها را
مه فرا می‌گیرد
- چشمه تا می‌نالد -
کاش می‌شد
باران
نفسی تازه کند

مفردم از تنهایی
ریشه الفت من در اینجاست
دستهایم اما
جاری دورترین خواسته‌هاست
ناکجا آبادی
سفر عشق مرا می‌طلبد
های مردم، مردم
مفردم از تنهایی
وسعتی می‌خواهم
که بنالم سنگین
عشق همه فاصله‌ها را شکست
آه می‌دانم
روزی
مردی
ذوالفقاری در دست
از سراشیب همین دره
گذر خواهد کرد
از زلال خنک و جاری برفاب
نمی‌نوشد
زیر لب خواهد خواند:
به فدای لب خشکیده‌ی سالار شهید
و سفر خواهد کرد
دل من می‌لرزد
اسب و زینی باید
به هم‌وردی تنهایی من

یا علی می‌گویم
به تکاپوی سواری که دلم را برده‌ست
سفری تا لب زیبای سحر خواهم رفت
اگر آن یار سفر کرده بیاید از راه

یدالله عالی‌خانی (فرجام)

• مرا بخوان

صدایم کن
ای اشتیاق بی‌انتها
ای ایستاده بر فراز زمان
که رهگذری خسته ام
در بیابانی بی‌آب
تفتیده در آفتاب
و تو تک درخت صحرایی
با سایبانی گسترده و آبی روان
مرا سوی خویش بخوان
ای رویش بهار در هجوم خزان
که درمانده‌ام در چالش‌های زندگی
و همه‌همه‌هایی که نام مرا فریاد می‌زنند
و تو برتر از هر صدای آشنا و دلنشینی
با طنین گرم هدایت
مرا از یاد مبر
که می‌سوزم
در آتشی که خود برافروخته ام
و تنها تو می‌توانی
خنکای سرود ابراهیم را

در گوش آتش بخوانی
مرا بخوان در خوش‌ترین خاطره ایام
در جشن حضور

ع - آزاد

• دیر شد

ای خداوند جهان؛
دیر شد آمدنش؛
و دلم طوفانیست،
که چرا این شب تاریک نرفته است و سحر پیدا نیست.
برسان زودتر این وقت طلوع،
برسان زودتر این صبح سپید ...
این جمعه هم گذشت ...
یک روز جمعه
کسی آرام می آید
نگاهش خیس عرفان است
قدمهایش پر از معنا
دلش از جنس باران است
کسی فانوس بر دستش
مثال نور می آید
امید قلب ما روزی مثال نور می آید
از راه دور می آید

• زمان ما

بارها دیده بودمت
آن چنان که آب را در آب
و آسمان را در آبی
و سبز را در عشق
غبار، آینه را تهمت بست
و گرنه
زمان ما بی‌امام نیست
کجایی که دیدارت محض است
پاهایمان خشک است و دست‌هایمان بی‌تکلیف؟
درختان برگ‌ریزان دوری تواند
و قرن‌هاست که ایستاده‌اند
تا جمالت را زانو زنند.
شاخه‌ها، سلامتی‌ات را هر لحظه در قنوت‌اند
بیابان‌ها، فراق تو را ترک خورده‌اند
و خروش می‌کنند دریاها اضطراب دوری‌ات را.
زمین آینه‌دار حضور توست
تا عظمتت را بر کهکشان‌ها ناز برد.
فراموشی، هدیه دشمنان توست
تا بشریت را به خنده فریب دهند.

ما چراغانی می‌کنیم یادت را
تا پادشاه شهر کوران بداند
که چشم‌هایمان را فرشی ساخته ایم
تا هر چشمی چراغی باشد بر مقدم ظهور تو

فرج‌الله فکوری

• خواهد آمد

مردی از تبار گل یاس
در انتهای شبی دراز
در میان سوسوی آینه‌ها
در سال مرگ برگهای جوان
در پشت دیواری از سکوت
مردی خواهد آمد
از جنس بلور
مردی که سکوتش، سبز
تنهایی‌اش، زیبا
و چشمهایش قشنگ‌تر از نگاه نجیب شکوفه‌هاست
مردی که بهترین ترانه خلقت را سر خواهد داد
الله‌اکبر الله‌اکبر الله‌اکبر
مردی می‌آید
مردی خواهد آمد
مردی از تبار گل یاس

• انتظار

جاده تا بی‌انتهاست
نور سوسو می‌زند
راه باریک است و پر رمز و راز
کاروان خسته با دنیا امید
چشم در بی‌انتهاست
نور سوسو می‌زند
نغمه‌های کاروان
بانگ ای رحیل خفتگان
وقت بیداریست جان
نور سوسو می‌زند
همرهان در کاروان
جملگی در انتظار
چشم در بی‌انتهاست
در مسیر جاده
در کنار وادی پر رمز و راز
دستها در آسمان
تارسیدن از کران تا بی‌کران
مبداء نور را در جستجوست
کاروان آماده دیدار نور

چشمها پر اشک از شوق حضور
طالبان نور خود نورانیند
خسته‌اند اما.....
آماده دیدار نور

• عطر

من به همراه نسیم
همسفر با گل سرخ،

پا به پای صلوات
جمعه را می‌جویم

می‌وزد از طرف قبله سجاده من
نفس صبح بهار

عطر یک جمعه سبز
بوی یک باغ امید